



سرخي رنگين کمان

س. شایان

جای خوشوقتی است که امروزه به یمن شرایط اجتماعی متحول و لزوم هماهنگ شدن احزاب و سازمان های انقلابی و تحول خواه با این شرایط جبهه مبارزات ایدئولوژیک نسبتاً گرم است و نظریات مطرح شده نه در دایره ی انتزاعی ذهنی گرایى بلکه در صحنه آزمون اجتماعی به نقد و بررسی گذاشته می شود و نظریات غلط بسرعت مجبور به اصلاح خود می شوند. این امر البته فی النفسه امر مثبت و نشانگر پویایی و تکامل اندیشه است. از این منظر همچنانکه قبلاً هم متذکر شده ایم با آغوش باز از انتقادهای رفقا استقبال می کنیم و در عین حال حق پاسخ گویی و توضیح و تبیین بیشتر را برای روشن شدن زوایای تاریک و مبهم نظریاتمان، برای خود محفوظ می دانیم.

در نقد مصاحبه رامین رحیمی از سوی رفیق سینا احمدی موضوعات جالب توجه و در عین حال - متأسفانه - تکه پاره ای مطرح شده است که سزاوار است بیشتر مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد. می گویند یکی از قناری پرسید از چه رو اینگونه تند تند و بریده بریده می خوانی؟ پاسخ داد حرف های زیادی برای گفتن دارم ولی فرصت کافی ندارم. با اینهمه آقای احمدی اگر فرصت کافی داشتند لطفاً اینبار توضیح دهند که حرف حساب شان چیست؟ ایشان که به قول خودشان " مبارزه ایدئولوژیک سیاسی " بین " کارگران کمونیست " و رفقای " جافک " را با پاسخ های آقای رحیمی به سوالات گزارشگران یک کاسه کرده و به نقدش پرداخته ظاهراً فراموش کرده تا به خوانندگان مطلب اش یادآوری کند تا نوشته اش را سرو ته بخوانند بلکه چیزی گیرشان بیاید. زیرا خواننده ای که با این صغرا کبرا چیدن ها انتظار ارائه راهکاری متناسب با شرایط اجتماعی متحول جامعه از سوی آقای احمدی را دارد تازه در پایان نوشته متوجه می شود که بایستی به " سنتز نوین " با ب آواکیان رجوع کند تا بتواند نقشه راه برای پیشبرد مبارزات جاری در تمام عرصه های اجتماعی بیابد و به مسائل موجود در پیش روی جنبش کارگری کشور پاسخ گوید. البته جهت جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم احتمالی باید به صراحت بگویم که به هیچ وجه مخالفتی با توشه گیری از نظریات فعالین چپ در سراسر جهان از آغاز جنبش کارگری تا حال حاضر ندارم. خصوصاً رفیقی که سالهای سال از نزدیک ناظر چگونگی روند امور در چین بوده و تجارب ارزشمند دست اولی از مسائل دارد که می تواند سودمند باشد. اما بحث ما (و در این نوشته من) بر سر موضوع دیگری است که آنهم ترسیم نقشه راه برای اولاً غلبه بر تشنّت موجود در میان طیف موسوم به چپ انقلابی ایران و ثانیاً اتخاذ استراتژی واحد و راهکارهای متناسب با آن برای پیشبرد مبارزات جاری در مسیر سوسیالیستی است. همه حرف ما (و ایضاً من) به عنوان احدی از دوستان آقای رحیمی) این است که بیاییم با تکیه بر دیالکتیک مبارزه طبقاتی با همفکری هم راهی مناسب برای شرکت در مبارزات جاری و نیز شناسایی سویه سوسیالیستی و پرولتاری آن در کشور پیدا کنیم. آنگاه شما ما را حواله می دهید به نمی دانم چه و چه.

در هر صورت تا فراموش نشده بگویم کلاس سوم دبستان آموزگاری داشتیم که تنبیه اش عبارت بود از نگاه غیظ آلود چپ چپ ! و هرگاه که کفرش در می آمد و کاسه صبراش لبریز می شد می گفت: " بتمبرگ!" با این ذهنیت آمدم کلاس چهارم که آموزگارمان همان روز اول تذکر داد: " اگه تکالیف انجام نشه تنبیه می شید " فردای آنروز شاگرد هم تختی من تکالیف اش را انجام نداده بود و ما بی خیال نشسته بودیم که بالاخره فوق اش آقا معلم خواهد گفت : بتمبرگ ! که آنهم مسئله زیاد مهمی نیست. آقای احمدی چشمتمان روز بد نبیند تنبیه این آموزگار ترکه بود بر کف دست! آنهم نه یکی دوتا! قصدم این است که بگویم تنبیه مورد نظر ما همان تذکر رفیقانه است اگر شما تنبیه دیگری در نظر دارید می توانید با کلاه بوفی توی خیابانها بگردانید!

موضوع دیگر اما جدی تر از مسائل فوق است : " قهر انقلابی!"

شکی نیست مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را به جایی می رساند که ناگزیر از اعمال قهر آشکار می شود. رژیم می که با بولدوز دیوار کارخانه را برای مقابله با اعتصاب کارگری خراب می کند، در شهر بانک کارگران را به گلوله می بندد ، فعالین کارگری را اعدام و معترضین خیابانی را سلاخی می کند ، هرگز بطور مسالمت آمیز حاضر به واگذاری قدرت به مردم و پذیرش حاکمیت خلق نخواهد شد. اما تاکتیک مربوط به نوع مبارزه را مردم در طی تکامل مبارزاتی خود تعیین ، انتخاب و حتا ابداع خواهند کرد. مردم هیچگاه ابتدا به ساکن دست به سلاح نخواهند برد. آقای احمدی از شما بعید است که از پلمیک میان حزب کمونیست - مائوئیست نپال با آواکیان بی خبر باشید خصوصاً آنجا که می گوید: " مسئله این است که نباید به توده ها خواسته های خود را دیکته کنیم. توده ها آگاهی طبقاتی را در حین

سوی انقلاب

شماره سی و پنجم، سال دوم، پانزدهم مرداد ۱۳۸۹

سر مقاله:

سرخي رنگين کمان - س. شایان

مطالب:

- * علل غیبت طبقاتی کارگران از مبارزات ضد دیکتاتوری (۳) - رامین رحیمی
- * فاشیسم یا انقلاب - احمد فارسی
- * "مشروطه خواهی" پس از یک قرن و اندی؟! - احمد فارسی

متون آموزشی:

- * در باره تاریخ اتحادیه کمونیست (قسمت اول) ، فردریک انگلس - ترجمه از م. مینایی
- * مارکسیسم و مسئله سوسیالیسم در یک کشور - ف. فرخی همراه با ملاحظاتی در خصوص مارکسیسم و مسئله سوسیالیسم در یک کشور - ف. فرخی

* گزارش نخستین سمینار

امضا کنندگان فراخوان

برای مداخله مشترک جهت سامان یابی لایه کمونیست طبقه کارگر



عمل کسب خواهند کرد و با وجود اینکه هیچگاه حاضر به فدا کردن منافع طبقاتی خود نخواهند بود، اما همواره خواهند کوشید از طرق مسالمت آمیز به خواست های خود دست یابند" حرف ما هم این است که مردم هیچگاه سراغ ماجراجویی نظامی نخواهند رفت. احزاب و سازمان های مسلح خلقی و ضد خلقی متکی به تفنگ هم می توانند به کار خود مشغول باشند اما اعتقاد ما بر این است که مردم از مبارزات عملی و روزمره خود بسیار خواهند آموخت و اصولاً مبارزات کارگری ایران ربطی به فعالیت های احزاب و سازمان های مسلح مدعی نمایندگی طبقه کارگرندارد.

در خصوص اعتقاد ما به دمکراتیک بودن مرحله انقلاب [و لابد متحد طبیعی بودن بورژوازی ملی؟؟؟ با پرولتاریا] - در حالیکه خود ما از داشتن چنین اعتقادی بی خبریم- نیاز به مکاشفه از نوع ویژه دارد که ما به عجز خود در این خصوص معترفیم. من فکر می کنم افزودن این اتهام به لیست اتهامات ما نشان از خوانش سرسری مطالب ما دارد. این امر البته برای منتقدی که در قواره ارائه رهنمود ظاهر شده پسندیده نیست. البته هدف دیگری هم می تواند در پشت ماجرا باشد و آن جلب احساس همدردی خوانندگان به ادعاهای مطرح شده در نقد از سوی نویسنده است. با این امید که اگر خوانندگان زیاد موافق اتهامات دیگر نباشند حداقل با ایده " دمکراتیک بودن مرحله انقلاب" به دلیل اینکه طشت رسوایی اش از بام افتاده، احساس همدلی خواهند کرد و خواهند گفت: " آخیش من اینو نمی دونستم ". در هر صورت توضیح مختصری در این خصوص ضرورت دارد:

مبارزه برای دمکراسی اما به مفهوم اعتقاد به دمکراتیک بودن مرحله انقلاب نیست.

دمکراسی عبارت است از حکومت مردم. این حکومت ملازمه اش داشتن حقوق برابر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است.

آنچه در فلسفه سیاسی بورژوایی از آن تحت عنوان دمکراسی یاد و ترویج می شود در واقع دمکراسی محدود شده ی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی با درجات مختلف در کشورهای مختلف است. در این کشورها هر کسی پول بیشتر داشته باشد از دمکراسی بیشتری برخوردار خواهد شد.

کسانی که پول کافی برای شرکت و تامین مخارج انتخابات داشته باشند می توانند کاندید شده و در صورت غلبه بر رقبای ضعیف تر از مزایای دمکراسی و پست دولتی خود بهره مند شوند. این امر در خصوص احزاب و سازمانها هم صادق است. بنابر این برای تحقق دمکراسی سیاسی یک جامعه دمکراتیک لازم است که در آن استثمار انسانها از بین رفته، سیستم مبتنی بر کارمزدی ملغا و فاصله طبقاتی مبتنی بر مالکیت فردی گروهی اندک بر ابزار تولید که مانع از اعمال حاکمیت فرودستان می شود از میان رفته و تضمین و تامین عدالت اجتماعی متحقق شده باشد (در این خصوص برای اطلاع مفصل تر به نوشته های احمد فارسی مراجعه کنید). در واقع دفاع از حقانیت دمکراسی برای ما به منزله دفاع از حقانیت سوسیالیسم است. سوسیالیسم بر پایه های بی زمانی اصول انتزاعی و بدون توجه به هویت انسانها برپا نخواهد شد. سوسیالیسم بر پایه اعمال وسیعترین و عالیترین شکل دمکراسی شورایی استوار خواهد شد. اما اینکه این باورها چه ربطی به دمکراتیک بودن مرحله انقلاب دارد به رفیق سینا احمدی مربوط است.

دوست عزیز آقای سینا احمدی! به قول معروف با حلوا حلوا گفتن که دهان شیرین نمی شود. شما هی ردیف کن ستاد بلشویکی! حزب بلشویکی! شورای بلشویکی! اتفاقاً این ایده آلیسم خوش خیالانه عده ای که گمان می کردند هر چیزی پسوند "بلشویکی" داشته باشد بطور اتوماتیک انقلابی و خلقی می شود کار دست بهترین و صادق ترین مبارزان قرن پیشین داد. این خودفریبی عامدانه اما صادقانه، ابزاری برای فریب خلق می شود. تو اول خودت را با این فریب قانع می کنی که اعضای حزب همه پاک و منزله و خالص و نمیدانم چی و چی هستند. بعد از این به پرستش شخصیت می رسی و بعد بتدریج با ایمان و اعتماد قلبی شروع به فریب دادن دیگران می کنی. مائو گفت، استالین فرمود، پول پوت دستور داد، تروتسکی رهنمود داد و... به کجا رسید؟ بالاخره چی شد؟ چرا ملتی که فاشیسم آلمان را به زانو درآورد تسلیم یک مشت تکنوکرات یلتسینی شد؟ چینی ها هم همینطور! آلبانیایی ها هم هکذا! ویتنامی هایی که پوشالی بودن آمریکا را اثبات کرده بودند ... بالاخره باید پذیرفت که یک جای کار اشکال دارد. اشکال هم این است که در هیچکدام از این کشورها مردم حاکمیت نداشتند. حرف رحیمی این است که حاکمیت دست شوراها نبود. دست مردم نبود تا از منافع خود با چنگ و دندان دفاع کنند. با اعتصاب سراسری دشمنان را به خاک سیاه بنشانند. روستائیان برون شهرها را محاصره کنند دمار از روزگارشان درآورند. جنگ دراز مدت توده ای راه بیاندازند. چریک بشوند و سر به کوه و بیابان بگذارند. طالبان بازی در بیاورند و ستاد متادشان را به هوا بفرستند.

اما موضوع " جنبش رنگین کمان " که شاه کلید انتقادهای رفیق احمدی است. رنگین کمان در دورانی مطرح شد که "جنبش سبز" در همه جا یکه تازی می کرد و وانمود می کرد که " غیر از سبزهای اصلاح طلب که هدف شان اجرای بدون تنازل قانون اساسی مرحوم امام خمینی است"، نیروی دیگری در خیابانها و در صحنه مبارزات موجود نیست. هدف از طرح رنگین کمان این بود که نه خیر! دیگران هم هستند و خوب هم هستند باور نمی کنید؟ از ۱۱۸ نه به شعارهای مردم گوش کنید: " مرگ بر دیکتاتور"، " مرگ بر اصل و لایت فقیه"، " وای به روزی که مسلح شویم"، " می کشم می کشم آنکه برادرم کشت"، " نه غزه نه لبنان..." و دهها شعار دیگر. می گفتیم و باز هم تکرار می کنیم که این جنبش محصول بغض فرو خورده همه جنبش های معاصر است. از جنبش مشروطیت تا حال حاضر. خواست اش هم عدالت و آزادی است. مردم از رای خواهی به حق خواهی رسیده بودند و در حق خواهی فقط کارگران و فرزندان دهقانان در دانشگاهها و سایر مراکز کار نبودند. معلمان، پزشکان، کارمندان، رانندگان اتوبوس و تاکسی ها، زنان و ... هم بودند. این رنگین کمان نیست پس چیست؟ در این میان اما رفیق سینا با کم لطفی تمام نوشته های ما را در ندای سرخ و بسوی انقلاب که در پی اثبات لزوم کسب و اعمال هژمونی پرولتری از طریق شوراها و افشای دمکراسی بورژوایی است نادیده می گیرد. هدف ما از طرح گفتمان انقلابی پیشبرد خط گسست از فرمیسم است. خوشبختانه این گسست بطور روزافزونی شکل عملی به خود می گیرد و فراگیر می شود. واقعیات سرسخت خود را به اندیشه های مجرد از واقعیات جاری تحمیل خواهند کرد و در روزی نه چندان دور همه کوشندگان راه آزادی و عدالت و مبارزان راه سعادت مردم دست در دست هم جامعه ای خواهند ساخت که سرمشق همه جهانیان باشد.

پایان



علل غیبت طبقاتی کارگران از مبارزات ضد دیکتاتوری (۲)

رامین رحیمی

طبقه کارگر در ایران

تولد طبقه کارگر و حزب کمونیست ایران

در طول تاریخ مبارزات کارگری می بینیم که دو جریان جنبش کارگری و سوسیالیستی همواره در یکدیگر تأثیر گذاشته و به هم سمت و سو می دهند. ایران نیز تافته جدا بافته ای نمی باشد. اما، برخلاف اروپا که خودآگاهی طبقه کارگر در پی مبارزات قریب به یک قرن شکل گرفت، طبقه کارگر ایران زمانی متولد گشت که سوسیالیسم علمی بمثابه ایدئولوژی رهایی پرولتاریا مدون گشته بود.

شکلگیری طبقاتی کارگران ایران بمانند هم طبقه ای هایشان در اروپا، با انحلال جان سختانه نظام فئودالی همراه بود. در ایران نیز دهقانان و پیشه وران از زمین و هستی شان ساقط می شدند و به دنبال کار به شهرها روی می آوردند. اما، در ایران هنوز از مانوفاکتورهای بزرگ و کارخانجاتی که بتوانند برای ایشان کاری مهیا کنند، خبری نبود. گو اینکه امپریالیست های انگلیسی و روسی در ایران مشغول به چاپیدن منابع طبیعی بودند و بازاری برای کالاهای بُنجلشان ساخته بودند، اما اشتیاقی از خود برای در هم نوردیدن نظام فئودالی و صدور سرمایه به شکل تأسیس موسسات و کارخانه ها نشان نمی دادند. نتیجتاً سیل آوارگان ایرانی به کشورهای همجواری که صنایع در آنها رشد نسبی ای نموده بود جریان پیدا کرد. سرمایه داران کشورهای چون هندوستان، ترکیه و مناطق مختلف قفقاز از این آوارگان ایرانی چون ارتش بیکاران جهت پایین نگاه داشتن دستمزدها، اعتصاب شکنی و ... استفاده می کردند. شرایط زندگی برای ایشان مصیبت بار بود و برای یافتن کار و یک لقمه نان حاضر به تن دادن به هر کاری بودند. در سال ۱۲۸۴ شمسی (۱۹۰۵)، فقط در باکوی آذربایجان تعداد ۲۰ هزار ایرانی "تهدست و گرسنگی کشیده" وجود داشت. (۱) مسلماً چنین تعدادی از کارگران بیکار و وامانده برای هر جنبش کارگری ای در منطقه خطر جدی ای محسوب می شود. به همین مناسبت، کمیته قفقاز و خاور نزدیک حزب سوسیال دمکراسی روسیه، تقریباً بلافاصله به کار در میان ایشان مشغول شد و با تشکیل گروه هایی از پیشروترین آنها، به تشویق کارگران مهاجر ایرانی به اتحاد و همبستگی با جنبش کارگری آذربایجان و قفقاز روس و پیوستن به اعتراضات و اعتصابات ایشان دست زده و مشغول آگاه سازی و سازماندهی ایشان شد. نتیجه چنین آموزشی نه تنها تأثیر مثبت و مستقیم بر جنبش کارگری قفقاز و خاور نزدیک گذاشت و ایرانیان را در کنار دیگر هم طبقه ای هایشان در مبارزه علیه نظام سرمایه داری در آن منطقه قرار داد، بلکه، از آنجاییکه تعداد زیادی از این کارگران برای دیدار با خانواده هایشان سالانه، چند ماهی را در ایران می گذراندند، ایشان را تبدیل به پیک های آزادی از جور و ستم شاه و امپریالیست های حامی او گرداند. این کارگران، هسته های مرکزی مبارزه در انقلاب مشروطه و تشکیل انجمن های انقلابی "مجاهدین" بودند.

اولین سندیکای کارگری در سال ۱۲۸۵ از کارگران چاپخانه های تهران تشکیل شد که اولین اعتصاب کارگری در ایران را شکل داد. (۲) رفیق شهید سلطانزاده (۳) در این مورد می نویسد: "نخستین کوششها برای سازماندهی سندیکایی در ایران بسال ۱۹۰۶ در زمان نخستین انقلاب (انقلاب مشروطه)، هنگامیکه کارگران چاپخانه های تهران تحت نفوذ نیرومند حزب دمکرات (۴) نخستین اتحادیه خود را ایجاد کردند، انجام گرفت. بعدها هنگامیکه ارتجاع در سرکوب بیداد میکرد و حزب دمکرات انحطاط یافت، هنگامیکه رهبران آن با تحصیل مقام وزارت به محافظین با وفای تاج و تخت ایران بدل گشتند، این سندیکا بدون آنکه نتایج جدی ای کسب کرده باشد، منحل گشت." (۵) با آغاز درگیری های انقلاب مشروطه، جنبش کارگری در خواسته های آن منحل گشت و به فراموشی گذاشته شد. شاید علت این واقعه را بتوان تا حدودی در دیدگاه و عملکرد کمونیست های آن دوره یافت. بهترین نمونه از این فعالیت ها، اقدامات سیاسی - انقلابی رفیق حیدر خان عمو اوغلی است. او در سال ۱۲۹۷ قمری در بادکوبه قفقاز به دنیا آمد و تحصیلات خود را در سال ۱۳۲۰ قمری در رشته مهندسی برق به پایان رساند. در همان سال به دعوت یکی از اشراف ایران برای راه اندازی یک کارخانه برق برای صحن امام رضا به مشهد وارد شد. او که در نوجوانی به عضویت حزب سوسیال دمکراسی روسیه در آمده بود و از نزدیکان رهبران قفقاز این حزب (از جمله استالین) بشمار می آمد، بلافاصله با رهبران معترض انقلاب مشروطه مرتبط گردید و اقدامات انقلابی خود را آغاز نمود. اما شهر مشهد، علیرغم شدت جور استبداد بر مردم و آمادگی آنها برای شورش، نقطه مناسبی برای فعالیت های کمونیستی نبود و حیدر خان پس از ۱۱ ماه تنها توانست یکنفر را با خود برای تشکیل حزب "اجتماعیون عامیون" (سوسیال دمکرات) همراه سازد. (۶) بنابراین به تهران می رود و با کار در چند کارخانه (از جمله "برق حاج حسین آقا امین الضرب" و تجارتخانه "حمل و نقل ایران و روس") موفق به آشنایی با قشر وسیعی از طبقات ضد استبدادی و ضد امپریالیستی می شود. س. جاوید می نویسد: "پس از موضوع مسجد جمعه حضرت معصومه و شاه عبدالعظیم کسانی در سفارت انگلیس متحصن شدند. اول دسته اینها طلاب مدرسه سپهسالار بود. چون عمو اوغلی در آنجا سرکشی سیم کشان را عهده دار بود برای تشویق عده ای از طلاب نفری ۵ ریال داد و به سفارت می فرستاد. حیدر عمو اوغلی در تمام جریانات ۴-۱۳۲۳ (قمری) دخالت داشته است. اغلب متحصنین سفارت از مشروطه اطلاعات کافی نداشتند ولی هیئتی از عالمان از قبیل مرحوم صنیع الدوله و حیدر عمو اوغلی دستور از خارج بدانها داده به گرفتن مشروطه تشویق می کردند. بدین ترتیب فرمان مشروطیت بدست آمد." (۷)

البته، کمونیست های آن دوران تمام وقت خود را منحصر به توطئه های سیاسی با رهبران اقشار بورژوازی بر ضد استبداد و استعمار نمی کردند و به همین خاطر هم توانستند کمیته های حزب اجتماعیون عامیون را تشکیل داده و در دسته های "مجاهدین" نقش اساسی ای را بازی کنند. اما، کار بسیار مشکلی است تا در چنان دوران و حال و احوالی، درگیر سیاست روز نشد، بخصوص که تئوری نیز توجیه آن را فراهم کرده باشد. حزب اجتماعیون عامیون با هم حزبی های خود در قفقاز نیز مرتبط بود. همفکران ایشان، از جمله رفیق نریمان نریمانف، در اتخاذ سیاست های ایشان دخیل و با آن موافق بودند. حیدرخان، لقب "بمبی" را در همین دوران بدست آورد. او در بیش از ۳ بمبگذاری مضمون اول بود و در چهارمی مستقیماً دخالت داشت. بارها به همین جرم بازداشت شد، اما هر بار، کارها، یا



بعلت نبود شواهد و مدارک کافی، و با فشارهای بین المللی، با همان درد و شکنجه دوران بازداشت تمام می شد. اما، در آخرین اقدام مجبور به ترک موقت ایران و ادامه فعالیت در قفقاز شد.

س. جاوید معتقد است که حیدرخان در تشکیل انجمن "مکافات" و "حزب دمکرات" نیز شرکت فعال داشته است. اگر این درست باشد، پس تشکیل اتحادیه کارگران چاپخانه تهران و اعتصاب متعاقب آن نیز بدون تأثیر انقلابیون کمونیست نبوده است. (۸)

و اما جنبش کارگری، پس از گذران ۱۲ سال دوباره به تشکل گری روی می آورد. در دو مقاله از مقالاتی که در این مورد از رفیق سلطانزاده باقی مانده، یعنی "جنبش سندیکایی در ایران" و "وضع اقتصادی در ایران و حزب کمونیست ایران"، آمار و ارقام و اطلاعات مشخصی از این رستاخیز تشکل یابی می یابیم. در سال ۱۲۹۷ شمسی (۱۹۱۸ میلادی) در پی یک فحطی که به مرگ "صدها هزار نفر" و بالا رفتن شدید قیمت ها انجامید، کارگران چاپخانه های تهران دوباره مشغول سازماندهی شده و با انجام یک سلسله اعتراضات و اعتصابات موفق به حصول خواسته هایشان می گردند. این پیروزی موجی از اتحادیه گری و سندیکا سازی را به دنبال می آورد بطوریکه در سال ۱۳۰۱ با شکلگیری اتحادیه های بزازها، نانوایان، کارمندان تجارتخانه ها، نامه رسانان (پُست)، تلگرافی ها، کفاشان، خیاطان، و یراق بافان و ... مواجه می شویم. دو سال قبل از آن "شورای اتحادیه های تهران" با نیروی ۲۰ درصد نیروی کار تهران تشکیل شده بود. در تبریز نیز اتحادیه سراسری ای با نام "حزب کارگران" شکل گرفته بود که رهبری مبارزات خرده بورژوازی بازار را نیز بدست داشت. این اعتبار با تحمیل ۲۰ درصد کاهش اجاره غرفه در بازار به مالکان غرفه ها و اعمال فشار بر استاندار آذربایجان به پذیرش موجودیت اتحادیه های کارگری و اصناف بازار بدست آمده بود. سلطانزاده در گزارش خود به کمیترین می نویسد: "اتحادیه های ایران با اینکه تازه تشکیل شده اند طی ۶ ماه آخر سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) به چند اعتصاب موفقیت آمیز دست زدند نظیر اعتصاب کارگران نانوبایی های تهران، کارگران چاپخانه ها، سقط فروشی ها کارمندان و کارگران پُست و در انزلی کارگران پُست و غیره. تمام این اعتصابات جنبه کاملاً اقتصادی داشت. فقط اعتصاب معلمان مدارس ملی (خصوصی) در ژانویه سال ۱۹۲۲ (۱۳۰۱) که ۲۱ روز کشید سرانجام بصورت تظاهرات سیاسی در آمد و موجب سقوط کابینه قوام السلطنه گشت. بدین ترتیب اتحادیه های صنفی رفته رفته نقش چشمگیری در صحنه سیاسی ایران بازی می کنند. اتحادیه ها یک دفتر مرکزی نیز دارند که در نوامبر سال ۱۹۲۲ تأسیس شده و جزو اتحادیه های سرخ انترناسیونال مسکو می باشد." (۹)

عضویت اتحادیه های کارگری ایران در اتحادیه های انترناسیونال سرخ بیانگر کار و فعالیت بی وقفه اعضای ۱۵۰۰ نفره حزب جدیدالتاسیس کمونیست ایران بود. این حزب توانسته بود خود را از راستروی حزب "عدالت" (سوسیال دمکراسی) (۱۰) رها ساخته و با موضعی انقلابی، اولین کنگره خود را در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) در بندر انزلی برگزار کند و با ارائه خط مشی صریح و روشن انقلابی خود، عناصر انقلابی کمونیست را به خود جلب کرده و سازمان دهد. اعضای حزب کمونیست با تلاش های بی دریغ و شبانه روزی خود، در میان کارگران و اتحادیه ها و جمع های کارگری و تبلیغ برنامه های حداکثری، توانسته بودند کارگران را به خودآگاهی نسبی و خودباوری مورد نیاز برای مبارزه ای قاطعانه علیه سرمایه جهانی و نظام استبدادی ارتقاء دهند.

در تاریخ جنبش های کارگری جهان به وضوح می بینیم هر زمان که انقلابیون کمونیست توانسته باشند آموزش طبقاتی کارگران را بر مبنای اهداف و جایگاه تاریخی پرولتاریا جلو ببرند، این جنبش با انسجام و اتحاد و تشکل یابی بیشتر موفق به پیشروی های قابل توجهی شده است. و هر زمان که این رابطه، چه به علت پیدایش خط های سازشکارانه در درون جنبش کمونیستی، و با تسلط روحیه اصلاح طلبانه بر توده های کارگری، با گسستگی روبرو بوده، نهایتاً، به شکست و عقب نشینی طبقه کارگر انجامیده است.

اگر در دوران آغازین انقلاب مشروطه، عامل خط مشی حزبی در اتکا بر نیروهای ضداستبدادی و ضد امپریالیستی و بی توجهی بر لزوم مبارزات مستقل کارگری باعث انحلال مقطعی آن گشت، اما، در رکود مجدد آن، در سالهای میانی دهه ۲۰ قرن بیستم، هر دو عامل نقش داشتند. آغاز ضد انقلاب رضا خانی و سرکوب گسترده و وحشیانه انقلابیون و رهبران کارگری، همراه با چیرگی جناح راست در حزب کمونیست و انشعاب و چند دستگی متعاقب آن، برای مدت طولانی، جنبش کارگری را در فترت فرو برد. فترتی که به رغم افت و خیزهای فراوان در جنبش انقلاب مردمی و کارگری، تا به امروز، طبقه کارگر را تبدیل به بنده و دستاویز جناح های سرمایه داری کرده است.

سلطانزاده در گزارش خود موسوم به "طبقات و احزاب در ایران" که بسال ۱۹۳۱ میلادی (۱۳۱۰ شمسی) نگارش یافته، می نویسد: "حزب کمونیست ایران به سال ۱۹۲۰ (۱۲۹۹ شمسی) در کنگره نخستین آن که در شهر بندری انزلی برگزار شد، پدید آمد. پیش کسوت آن حزب عدالت بود که توسط پرولتاریای باکو به سبک زیر زمینی تأسیس شده بود.

هنگامیکه کنگره حزب (در تابستان ۱۲۹۹) برگزار شد، گیلان در نا آرامی های انقلابی بسر می برد. پس از برگذاری کنگره، حزب جوان زیر بار وظیفه سنگین بعهده گرفتن رهبری جنبش انقلابی قرار داشت. با انتقال مرکز فعالیت های آن از باکو به داخل مرزهای ایران، هسته پرولتاری آن به سختی لطمه برداشت، و بر تعداد عناصر خرده بورژوازی "چپ رو" افزوده شد، و در نتیجه آن، در نخستین روزهای شکست در جبهه انقلابی، جناح راست درون حزب تقویت یافت و عناصر خرده بورژوازی خواستار انحلال حزب و تجدید حیات حزب عدالت شدند. بدون یک برنامه کمونیستی آنچه ایشان می خواستند برآستی یک حزب اصلاح گر ملی بود. این کوشش هیچ فرآورده ای نداشت، اما شکست هر چه سریعتر انقلاب را در گیلان فراهم آورد.

حزب فعالیت های خود را بسال ۱۹۲۲ (۱۳۰۰ ش) از سر گرفت. در تهران روزنامه حزب حقیقت منتشر شد. اتحادیه های کارگری، با شعارهای کارگری تعاونی ها و غیره تحت رهبری حزب ایجاد شدند.

بسال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ (۱۳۰۲ - ۱۳۰۴ ش) رضا خان "جمهوریخواه" حزب و همه سازمانهای طبقه کارگر را شکست داد و بدین سان راه بروی تخت سلطنت برای خویش هموار کرد. در دومین کنگره حزب بسال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ ش) بود که ما توانستیم از بقایای گذشته حزب را



از نو سازمان بدهیم.

فعالیت های حزب کمونیست ایران در احوال بسیار سختی انجام می گیرند. دستگاه نظامی - پلیسی رژیم جدید متوجه هر "اندیشه آزادی" است که جرأت کند بنحوی از انحاء در برابر رژیم بایستد و یا از آن انتقاد کند. عدم امکان انتشار هرگونه ادبیات مارکسیستی - لنینیستی در داخل کشور حزب را واداشته است تبلیغات خود را از خارج سازمان دهد. ارگان تئوریک حزب "ستاره سرخ" از خارج به داخل ارسال می شود. و در آنجا به سبک زیر زمینی پخش می شود. و نفوذ عظیمی در کشور دارد. تنها مجله جدی سیاسی اقتصادی در کشور است.

حزب کمونیست ایران، پس از برگزاری دومین کنگره خود، خود را از نظر سازمان و ایدئولوژیک تقویت کرد، اگر چه تماسش با توده ها همچنان ضعیف است. دسته بندی که تا کنگره دوم رایج بود باید هنوز مضمناً ریشه کن شود." (۱۱)

اما متأسفانه بر عکس شد. این شاید یکی از آخرین گزارشهای رفیق سلطانزاده بود. او بزودی به زیر تیغ تصفیه های استالینی رفت تا دیگر نشانی از او یافت نشود. تا اینکه خبر تیرباران او بصورت مبهمی به گوش رسید که گویا در سال ۱۹۳۶ یا ۱۹۳۸ (۱۳۱۵ یا ۱۳۱۷ ش) این واقعه ناگوار صورت پذیرفت و طبقه کارگر و جنبش کمونیستی جهان را از چنین عنصر فعال، انقلابی و دانشمند و با تجربه ای محروم ساخت. روزیونیسیم در حال تمرکز قوا بود و نمی توانست اهداف ضد انقلابی خود را با وجود چنین عناصر آگاهی پیش ببرد.

ما در زندگینامه "سلطانزاده" می خوانیم که در کنگره اول حزب کمونیست ایران، او بعنوان نماینده کمیته مرکزی برای شرکت در اجلاس کمینترن همراه با جعفر پیشه وری انتخاب می شود. ترکیب کمیته مرکزی در آن مقطع متشکل از نیروهای برجسته و آگاه انقلابی بود. اما جناح راست وابسته به دار و دسته استالین، که در همان دوران (۱۹۲۰ م - ۱۲۹۹ ش) نیز در حال شکل گرفتن بود، از غیبت آنها سوء استفاده کرده و به تصفیه عناصر انقلابی می پردازد. بطوریکه در بازگشت از روسیه، سلطانزاده و پیشه وری متوجه توطئه ای در مقابل کمیته مرکزی منتخب در کنگره می شوند. جناح راست وابسته به فراکسیون استالین تا حدی گستاخی کرده بود که در کمیته های حزبی اخراج این دو تن از حزب را اعلام نموده بود. اما، از آنجا که این فراکسیون هنوز در روسیه و بین الملل جای پای سفتی نداشت، کمینترن اخراج این رفقا را تأیید نکرده و بعنوان نماینده و سخنگویان حزب کمونیست ایران پذیرفت و مسئولیتهای حساسی را به ایشان سپرد. اسناد و تاریخ نویسان حزب توده بنا بر سنت استالینی همواره کوشش در تحریف تاریخ و حذف چهره های انقلابی از آن داشتند. در مورد رفیق سلطانزاده بعنوان یکی از موسسین حزب کمونیست ایران، تاکتیک سکوت را اتخاذ کرده اند و هر جا که ناچار شده اند از او نامی ببرند، همراه با عناوین "چپ رو" و القابی بوده که تنها برانزنده خود و سردسته گرجی شان (استالین) می باشد.

رفیق سالطانزاده و دیگر انقلابیون کمونیست همواره بر استقلال و رهبری طبقه کارگر در انقلاب پافشاری می کردند و چون تیغی بر چشم جناح اپورتونیستی حزب بودند. جناحی که تمام سعی شان شرکت در توطئه ها و دسیسه ها در کنار عناصر بورژوازی بود. آنها گاه به شکل "چپ"، عازم تسخیر تهران می شدند، و گاه راستروی خود را با کوشش برای انحلال حزب کمونیست و فروکاستن اهداف و خواسته های برنامه انقلابی آن آشکار می کردند. و بالاخره با تثبیت قدرت روزیونیسیم در کمینترن و شوروی به تبعید و کشتار انقلابیون مارکسیست در سطح جهانی پرداختند. آری! کمونیست های ایرانی در داخل کشور توسط رضاخان انگلیسی و در سطح جهانی توسط روزیونیسیم های استالینی به تیغ عدم سپرده شدند. چرا که، روزیونیسیم، به بهانه "ساختمان سوسیالیسم" از انقلاب جهانی روی گردانده بود. این واقعیتی انکار ناپذیر است که امپریالیسم بدون سرکوب و خونریزی وسیعی که استالین از کمونیست های انقلابی به عمل آورد، هرگز نمی توانست تا بدین حد پیشروی کرده که خود را برای جنگ جهانی دیگری آماده سازد. جنگ جهانی دوم، که امپریالیست نوخاسته روس نیز برای درگیر شدن در آن لحظه شماری می کرد.

۱. سایت بی بی سی فارسی ، جنبش کارگری در ایران، بخش اول: زمینه ها
۲. مقاله "جنبش سندیکایی ایران" نوشته آ. سلطانزاده، جلد چهارم نوشته های سلطانزاده، انتشارات مزدک.
۳. رفیق سلطانزاده از موسسین حزب کمونیست ایران بود که در بخش های مختلفی از کمونیست بین الملل (کمینترن) فعال بود و از تئورسین های اقتصاد سوسیالیستی بشمار می آمد. گفته می شود که پس از پیروزی انقلاب اکتبر، به درخواست لنین به سازماندهی بانک سوسیالیستی و امور مالی حکومت انقلابی مشغول بود. او همواره با جریانان فرصت طلبی که بعدها با نام استالینیسم مشخص شدند در معارضه بود و نهایتاً در همان موج اول تصفیه های استالین مفقود گشت و بعدها اعلام شد که در سال ۱۹۳۶ یا ۱۹۳۸ تیرباران شده است. به همین علت تاریخ نویسان حزب توده همواره سعی در حذف نام پر افتخار او از تاریخ جنبش کمونیستی ایران داشته اند.
۴. رفیق حیدر عمو اوغلی یکی از بنیانگذاران حزب دمکرات بود. ر.ش. به مطلب س. جاوید در شماره ۱۶۱ نشر دیگران
۵. مقاله "جنبش سندیکایی ایران" نوشته آ. سلطانزاده، "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیست ایران"،
۶. دو قهرمان آزادی، تألیف س. جاوید، شماره ۱۶۱ نشر دیگران، منبع: xalvat.com
۷. همانجا، ص ۲۸
۸. همانجا، ص ص ۲۰ و ۲۱
۹. "وضع اقتصادی در ایران و حزب کمونیست ایران"، نوشته آ. سلطانزاده، جلد چهارم "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیست ایران"، نوشته های سلطانزاده، انتشارات مزدک. ص ۱۰۱
۱۰. این حزب توسط ایرانیان مقیم باکو شکل گرفت. حیدر خان در تأسیس آن نیز نقش داشت.
۱۱. "طبقات و احزاب در ایران"، نوشته آ. سلطانزاده، جلد چهارم "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیست ایران"، نوشته های سلطانزاده، انتشارات مزدک. ص ص ۱۹۹ تا ۲۰۱

پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر



فاشیسم یا انقلاب

احمد فارسی

به خبری که دیروز در سایت "کلمه" قرار گرفته و بسیاری از سایت های لیبرال و حامیان امپریالیست شان انعکاس دادند دقت کنید: «میرحسین موسوی، نخست وزیر سابق ایران، در دیدار با جمعی از اینترگران گفته است که نظام جمهوری اسلامی، در شرایط بحران کنونی دو راه کاملاً متضاد پیش روی دارد. وی از این دو راه با عنوان «راه مردم» و «راه مردم» یاد کرده است. بنا بر گفته های میرحسین موسوی در «راه اقتدارگرایانه» (بخوانید فاشیسم - احمد) از دین به عنوان ابزار و از زندان، سرکوب و تعطیلی قانون اساسی بهره برداری می شود و در «راه مردم» زندانیان سیاسی آزاد می شوند و حق انتخابات آزاد، رقابتی و غیر گزینشی نیز به رسمیت شناخته می شود. این کاندیدای اصلاح طلب در انتخابات سال گذشته ریاست جمهوری، همچنین گفته است که آنچه در کهریزک، زندان ها و کوی دانشگاه رخ داده، نتیجه اندیشه دیر شورای نگهبان است. موسوی افزوده به خوبی در چنین نگاهی سببیت و زشتی همه گرایش های اقتدارگرایانه و فرعونیت را می توان دید.»

این تحلیل آقای موسوی تا چه اندازه می تواند صحت داشته باشد؟

از یکطرف می بینیم که جناح حاکم امنیتی - نظامی بر تمامی فضا و زوایای حکومتی مسلط گشته و یک تنه با تمامی جناحهای طبقه و هیئت حاکمه درگیر شده و حاضر نیست حتی با راست ترین بخش اصولگرایان نیز کنار بیاید. این جناح، در احزاب دیگر بورژواها را، از لیبرال اصلاح طلب گرفته تا اصولگرا، تخته کرده و دم از جامعه سازی، تک حزبی می زند. از تصمیمات و قوانین مصوبه در مجلس و شورای نگهبان پیروی نکرده و فقط آیین نامه های مصوبه درون دولت را اجرا می کند. قانون اساسی نیمه تعطیل را در تمامیتش به مرخصی فرستاده و با قهر عریان در مقابل طبقه کارگر و دیگر اقشار بورژوا و جناح های طبقه حاکمه ایستاده است. آنچنان غره گشته که حتی در مقابل اینکه صدها میلیارد دلار درآمدهای نفتی واریز شده به حساب ذخیره ارزی چه کرده است؟ به بهانه سبزی بودن فعالیت های این حساب، حتی در مقابل بیت رهبری هم خود را پاسخگو نمی داند. بعبارت ساده تر و بقول خودشان، آنچنان محو قدرت گشته است که هیچ خدایی را بنده نیست. اما چنین موقعیتی برای فاشیست خواندن این جناح کافی نیست.

زمانی یک جناح از هیئت حاکمه را فاشیست می خوانیم که علاوه بر بدست گرفتن انحصار قدرت سیاسی، انحصار امکانات اقتصادی یک کشور را نیز در دست گرفته باشد. خوب، بینیم که این جنبه از قدرت اجتماعی را تا چه اندازه صاحب گشته اند؟ به صدقه سر میهن پرستی حضرت محمد مصدق، امام ناسیونالیسم بورژوازی، مالکیت نفت و درآمدهای آن، تماماً دولتی گشته و همانطور که سوار بودن بر چنین خر مرادی، شاه را از تایید مردم ایران بی نیاز ساخته بود، این گردن کلفت های قداره بند را نیز به شاهی و سلطنت نشانده است. زیر لوای عمران مملکت، بودجه عمرانی را هر سال به جیب خود سرازیر می کنند و بغیر از چند طرح روی کاغذ و پروژه های نیمه تمام، شاهد عمرانی از ایشان نبوده ایم. اثبات مدعای ما همین کمبود و قطعی های مکرر آب و برق، ویران شدن کشاورزی، نیمه تمام بودن سدها و پالایشگاه ها و تصفیه خانه ها و غیره می باشد. خنده دار آنکه، بعد از سالها صحبت از این پروژه ها، هنوز کلنگ شان را زده، قول تغییر کاربری آن را به مردم داده و بعنوان ابزاری برای تهدید رقبایشان در جامعه سرمایه داری جهانی استفاده می کنند. آیا شما اعلان وزیر نفت در مورد تغییر کاربری پروژه های پتروشیمی به تولید بنزین را شنیدید؟

البته با استفاده از همین پولهای زبان بسته و زیر لوای اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی که شامل خودی سازی مالکیت های دولتی می شود، تمامی معاملات کلان و سودآور در بورس و از صنایع تولیدی کوچک و بزرگ، از مخابرات و ماشین سازی گرفته تا واردات و صادرات کالاهای مصرفی و قاچاق کالا و مواد مخدر و فروش برده را بجزیر بلیط خود برده اند. بیهوده نیست که صدای هاشمی و ناطق و کروبی و خاتمی و موسوی و بازمانده های خمینی و حتی خرده فروشان بازاری هم در آمده است! این پایتی های گرسنه که دیر آمده و زود می خواهند بروند، آنچنان به سفره حمله برده و می برند که حتی خورده نانی هم برای بقال سر کوچه نمی گذارند، چه رسد به کبابی برای "خان های" گذشته!

بنظر می آید که هر چه جلوتر می رویم به صحت گفته های موسوی نزدیکتر می شویم. اما گول ظاهر و "نظر" را نخورید. چرا که، آقای موسوی چنین شرایطی و حاضری را به شکل پیش بینی آینده و "حق انتخاب" هیئت حاکمه طرح کرده است. در صورتیکه جناح امنیتی - نظامی، هم اکنون راه فاشیسم (اقتدارگرایی) را برگزیده و با تمام نیرو در تلاش استقرار آن می باشند. اما آقای موسوی نباید زیاد نگران باشند. چرا که فاشیسم دوران حاکمیت خودشان در زیر عباي خمینی، در شرایط کنونی، قابل بازسازی نیست.



در دوران دهه ۶۰، تمامی شرایطی را که در بالا توضیح دادیم مهیا بود. اما، با قدری تفاوت! و آنها هم توهم توده ها نسبت به حسن نیت خمینی و بوکالت از او، شما و مفتخوران دیگر بود.

تمامی جناح های سرمایه داری دارای خصلتی انحصاری و در نتیجه فاشیستی هستند. آنها همواره در رقابت برای تسخیر بازار رقیب و شریک شان می کوشند. تب انباشت سرمایه و انحصار قدرت جانشان را می سوزاند و تا زمانیکه به آن دست نیابند از هیچ کار انسانی و حیوانی (برایشان فرقی ندارد) دریغ نمی کنند تا بدستش آورند. تنها چیزی که جلوییشان را می گیرد این واقعیت است که با تنگ تر کردن حلقه خودی ها، در مقابل دیگر اصحاب ثروت و قدرت، ضربه پذیرتر می شوند. مگر آنکه، همچون سالهای دهه ۶۰، اقدامات فاشیستی خود را از طریق توده های فریب خورده به اجرا در بیاورند. ممکن است که جامعه کنونی ایران جوان باشد و آن دوران را در خاطر نداشته باشد، اما، ما مسن ترها به یاد داریم که عنوان [سربازان گمنام امام زمان]، در دوران جولان شما، به مردم گمنامی گفته می شد که خبر کارهای همسایه و فامیل و حتی خانواده خود را بگوش قداره بندان شما می رساندند. و در صورت مواجه شدن قداره بندان شما با مقاومت عده ای از مبارزان، با فتوای [هیاتلر] شما، خمینی، به صحنه درگیری آمده و سپر بلای شما می شدند. مبارزان بیچاره هم که نمی توانستند خود را راضی کنند که خونی از مردم ریخته شود، مجبور به ترک مقاومت می شدند. البته به استثناء آن سازمان مسلمانانی که خودش هم با شما فرقی نداشت و هنوز که هنوز است، از هر ابزاری برای رسیدن به قدرت استفاده می کند.

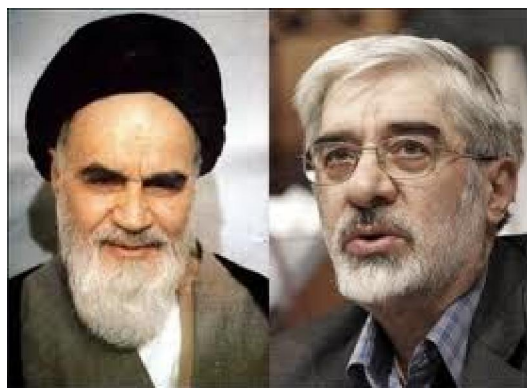
پس، درست است که جناح حاکم امنیتی - نظامی همچون دیگر جناح های سرمایه داری دارای خصلت فاشیستی (اقتدارگرایی) است. اما، دارای ابزار اصلی تثبیت قدرت انحصاری خود به کل جامعه نیست. درست است که شما و هم پالگی هایتان را از قدرت و ثروت محروم ساخته، اما تا زمانیکه مردم در شکل عمومی خود، و کارگران و انقلابیون در مقابل آن ایستاده باشند، قادر به تحمیل خود بر جامعه نخواهد بود. احمدی نژاد در همان دور اول به یاد و با هدف بازسازی [دوران اقتدار] دهه ۶۰ شما و خمینی به صحنه آمد، اما تا به امروز در مقابل [کاشتن باد، طوفان درو کرده است]. و تا زمانیکه نتواند به خواسته های مردمی پاسخ دهد، یا حداقل، شکمشان را سیر کند، قادر به حفظ قدرت نخواهد بود و با این تاخت و تازهای بی عقبه، خود و نظام سرمایه داری را ضربه پذیرتر می کند.

پیش بسوی انقلاب!

نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی!

“مشروطه خواهی” پس از یک قرن و اندی؟!

احمد فارسی



در طول مبارزات سال گذشته، آقایان و هم باندی هایشان از روزگار قدیم و زنده بودن خمینی و “ارزش پرستی” و “مردم دوستی” و “جمهوری خواهی” اش برایمان تعریف کرده اند. آنها، بارها بر وفاداری شان به “خط امام” تأکید ورزیده و احمدی نژاد و دار و دسته او را به “ترک ارزش های امام” متهم نموده اند. اگر بخواهیم از زاویه تصورات ایشان به گذشته و دوران خمینی نگاه کنیم، در زمان امام، همه چیز در حالت “گل و بلبل” بود. سفره “عدل و عدالت” در زیر سایه نظام “جمهوری” گسترده بود و چه نوحه ها که نمی خواندیم و از چه زیبایی های “ارزشی” بهره مند نبودیم. و دقیقاً به خاطر حفظ چنین یادگاری از “امام” است که بعد از وقایع “عاشورای سرخ” (۱۳۸۹)، هنگامی که تظاهرات های خیابانی به در هم شکستن “جمهوری” میل کردند و مسیر ناسازگاری با “ارزش هایش” را گزیدند، دیگر نمی شد با آشوب طلبان همراه شد و می بایست در روز ۲۲ بهمن در کنار یاران قدیم ایستاد و نشان داد که “پیروزی جنبش سبز را به هر قیمتی نمی خواهیم”.



و این بدین معناست که، اگر قرار باشد مبارزات مردم به متلاشی شدن "نظام جمهوری اسلامی" بیانجامد، ما چنین پیروزی ای را نخواسته و به ایشان پشت می کنیم. که کردند!!

گفتیم که ایشان "پیروزی جنبش سبز را به هر قیمتی" نمی خواهند. از قضا آقای موسوی، از آنهایی که روزگار و ارزشهای "امام" را الگوی مملکت داری قلمداد می کند، در سخنرانی برای "جمعی از مدیران مسئول، خبرنگاران و خانواده های روزنامه نگاران دربند" که در سایت "کلمه" آمده است، با تکیه بر جمله بالا، که طعنه ای علیه مبارزان برانداز است، شمه ای از روزگار امام، و طبعاً، نمونه ای از حکومت آینده که زیر حاکمیت ایشان و دار و دسته اش می باید انتظار داشته باشیم، نشان می دهد. او در سخنانی که برای دفاع از خود در مقابل "تهمت های" دخالت ایشان در دوره زمامداری شان، در قتلهای گروهی و وحشیانه زندانیان سیاسی تابستان ۶۷، عذر بدتر از گناه آورده و می گوید: "مسئله سال ۶۷ را باید در منظر تاریخی خود بررسی کرد و بعد هم دید آیا دولت در این زمینه اطلاعی داشته است؟ نقشی داشته است؟ آیا اصلاً امکانی برای دخالت داشته است؟ آیا در احکام و اسناد، نامی از دولت وجود داشته است؟ دولت که نقشی در این مسئله نداشته است. (البته غیر از وزارت اطلاعات-احمد) خیلی از کسان دیگر هم اطلاع نداشته اند. اما برای مطرح کردن این مسائل با ذکر جزئیات، من هم محدوداتی دارم.

مهندس موسوی اظهار داشت: قدرت جنبش سبز در اخلاقی بودن آن است؛ در این که سفید را سفید گفته و سیاه را سیاه گفته است. ما چیزی که بد بوده را قبول نمی کنیم اما اگر کسی در جایی سکوت می کند، معنای آن موافقت و همراهی با آن نیست و باید این حق را برای افراد قائل باشیم." (سایت کلمه)

بنابراین، می بینیم که گذشته از افشای میزان تعهد خمینی به حاکمیت "جمهوری"، حکومت مطلوب آقای موسوی و دار و دسته شان، از آن نوع حکومت هایی است که قدرتمداران هر کاری که می خواهند می کنند و لزومی هم ندارد که "دولت جمهور" از آن اطلاعی داشته باشد. چرا که دستور مستقیم کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ به حکم جنایتکارانه "بت" ایشان، خمینی صورت پذیرفت. البته در این سخنرانی، ایشان سعی کرده اند که خود را بر مبنای اقتضای زمانه خیلی "رزمنده" نشان دهند و صحبت از "ایستادگی بر خواسته ها" می کنند. اما قبل از آن خواسته های خود که مردم نیز باید به آن رضایت دهند را اینگونه بیان داشته است: "هدف اصلی ما مشروط کردن قدرت، رسیدن به عدالت و آزادی، زنده شدن ارزشهای بنیادین و رفتن به سمت جامعه ایست که در آن فشار و تهدید نباشد. این احتیاج به زمان دارد و یک سال مدت زیادی برای رسیدن به این اهداف نیست. گرچه در این یک سال آگاهی های جامعه ما بسیار گسترده تر شده است. به نظرم ایده ها اگر خوب متولد شود، پیروزی آن قطعی است و من بر این باورم که ایده تغییر در کشور متولد شده است." پس، در حقیقت، حکومت دلخواه ایشان، حکومتی است "مشروطه" که قرار است "قدرتمداران" را به حد "ارزش های بنیادین" محدود کند. البته نمونه ی "ارزش های بنیادین" را نیز در مثال بالا، و وقایع تابستان ۶۷ و نقش "دولت جمهور"، دیدیم. تازه، رسیدن به چنین حکومتی "احتیاج به زمان دارد" و کار یکی دو سال نیست.

ای ابلهانی که هنوز خواسته های این باندهای حکومتی را در راستای خواسته های مردم می پندارید! "مشروطه نمودن قدرت و قدرتمندان" خواسته ملت ۱۰۰ سال پیش بود. در همان زمان هم ثابت شد تا زمانیکه "قدرت" در دست عده خاصی متمرکز است، زیر بار شرایط و محدودیت نمی رود. و اگر هم مجبور باشد در مقابل مبارزه مردم برای مدتی در محدوده باقی بماند، همواره در انتظار موقعیتی است که با فرسایش نیروهای مداخله گر مردمی، دوباره این حدود را در هم شکسته و بدتر از دیروز، دمار از روزگار مبارزین و مردم در آورد.

تنها راه محدود کردن "قدرت" انهدام تمرکز آن در دست عده ای خاص و انتقال آن به عموم و پایه است. این واقعه نیز نه بصورت "گام به گام"، بلکه بصورت انقلابی امکانپذیر است. پیشروی "گام به گام" از طرف این حضرات به این علت توصیه می شود که تدریجاً نیروی مبارزاتی مردم فرسایش یابد و شرایط برای خروج "قدرتمداران" از حدودی که مبارزات مردمی به ایشان تحمیل کرده است آماده شود.

پس، بیدار شوید و چشم بگشایید! مهلتی که برای رسیدن به اهداف واقعی مان، که می بایست "محو کامل قدرت" و استقرار جمهوری شورایی باشد، مورد نیاز است، دورانی است که ما برای بیدار کردن مردمان و بویژه طبقه انقلابی کارگر نیاز داریم. آن لحظه ای که بتوانیم ایشان را به چنان آگاهی ای برسانیم، همان لحظه استقرار جمهوری شورایی و فروپاشی "قدرت متمرکز" در سطح سیاسی و محو امتیازات حقوقی شان خواهد بود.

پیش بسوی انقلاب

نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی

جمهوری شورایی تنها شکل حکومت کارگری است



در باره تاریخ اتحادیه کمونیست (قسمت اول)

فردریک انگلس - ترجمه از م. مینایی

چاپ نخست: نشریه سوسیال دمکرات ۱۸۸۵

منبع: منتخب آثار مارکس و انگلس، ج ۲، انتشارات پروگرس، مسکو ۱۹۷۰

عبارت کمونیست های کلن (Cologne Communists) در ۱۸۵۲، برنخستین دوره جنبش مستقل کارگران آلمان برده می افکند. امروزه این دوران تقریباً فراموش شده است. دورانی که از سال ۱۸۲۶ تا ۱۸۵۲ طول کشیده و جنبش کارگری آلمان با گسترش به خارج از مرزهای این کشور، تقریباً به همه کشورهای متمدن شیوع یافته است. اما همه ماجرا این نیست. جنبش بین المللی کارگری در حال حاضر در حقیقت تداوم مستقیم جنبش کارگری آلمان در آن دوران بوده و نخستین جنبش کارگری بین المللی در همه دورانها است که واجد همه عناصر عمده ای است که نقش هدایتگر در اتحاد بین المللی کارگران را داشته است. به این معنا که اصول تئوریک اتحادیه کمونیست ها که در بیرق مانیفست کمونیست ۱۸۴۷ ذکر شده و امروزه قویترین حلقه اتصال همه جنبش پرولتاری در آمریکا و اروپا بشمار می رود، ریشه در آن دوران دارد.

تاکنون تنها یک منبع از تاریخ منسجم جنبش از آن دوران در دست است. و آن همان کتاب به اصطلاح سیاه دو جلدی توطئه کمونیست ها در قرن نوزدهم نوشته ورموث و اشتایبر، ارلین (Wermuth and Stieber, Erlin) است که در سالهای ۱۸۵۲ و ۱۸۵۴ انتشار یافت. کتاب مملو از دروغ های عامدانه ای است که از سوی دو تن از پست و بدنام ترین عوامل پلیس در قرن ما سرهم بندی شده است. امروزه این کتاب به عنوان اصلی ترین منبع مورد استناد از طرف همه نویسندگان غیر کمونیست در نوشته های شان در باره آن دوران، مورد بهره برداری قرار می گیرد. در اینجا تنها کاری که می توانم بکنم ارائه طرح کلی برای درک کامل افشاگری هایم در خصوص مطالب کتاب فوق است. البته اتحادیه هم کارهایی در این باره انجام داده است. امیدوارم روزی فرصت کافی برای تنظیم و نشر مطالب غنی جمع آوری شده از جانب مارکس و من در این زمینه داشته باشم و دوران طلائی جوانی جنبش بین المللی کارگری را به قلم در آورم.

* در سال ۱۸۲۶ اکثر اعضای پرولتاری اتحادیه غیرقانونی و مخفی جمهوری خواهان دمکرات که از سوی پناهندگان آلمانی در پاریس بنیاد نهاده شده بود انشعاب کردند و اتحادیه مخفی جدیدی تشکیل دادند. در اتحادیه اولی تنها عناصر خواب آلود la Jakobus Venedey و باقی ماندند که بزودی پس از اینکه پلیس در سال ۱۸۴۰ رد چند گروه را در آلمان یافت به خواب عمیق فرو رفتند و اکنون حتا سایه ای از آنها هم باقی نمانده است. برعکس اتحادیه اولی، اتحادیه جدید التاسیس اما نسبتاً سریعاً گسترش یافت. در واقع این اتحادیه بخش آلمانی کمونیسم کارگری فرانسه و ملهم از بابویسم (Babouism) بود که در آن دوران در فرانسه شکل یافته و مجموعه ای از افراد ی بود که به خاطر "برابری طلبی" خواهان عدالت هم بودند. هدف آنها همان اهداف مجامع مخفی پارسی در آن دوران بود: پاریس درگیر در تبلیغ و توطئه. اما همواره قلب عمل انقلابی محسوب می شدند هرچند که قیام های گاه و بیگاه در آلمان به هیچ وجه نادیده انگاشته نمی شد. در آن دوران پاریس میدان اصلی نبرد محسوب می شد و اتحادیه در حقیقت چیزی بیش از شاخه آلمانی مجامع مخفی فرانسه به حساب نمی آمد، خصوصاً مجامع Societe des saisons که از سوی باربوز و بلانکی هدایت می شدند و ارتباط تنگاتنگی بین پارسی ها و آلمانی ها موجود بود. در دوازدهم ماه می سال ۱۸۲۹ فرانسوی ها دست به عمل زدند و بخش آلمانی اتحادیه پایه پای آنها وارد مبارزه شدند و به این ترتیب سهمی در شکست کمون بدست آوردند. در بین افراد آلمانی دستگیر شده کارل شاپر، هنریش باوئر دیده می شدند. دولت لوئی فیلیپ با اخراج آنها پس از زندان دراز مدت، احساس رضایت کرد. هردوی آنها به لندن رفتند. شاپر اهل ویلبرگ ناسو و طی مدتی که در سال ۱۸۲۲ دانشجوی رشته جنگلداری در گیزن بود به عضویت گروه جورج بوخنر در آمد. وی در حمله به فرارگاه نگهبانان ایستگاه فرانکفورت در سوم آوریل سال ۱۸۲۲ شرکت داشت و در فوریه سال ۱۸۳۴ به خارج گریخت و در راهپیمایی مازین در ساووی شرکت کرد. شاپر با شخصیت عظیم و پرانرژی خود همواره آماده بود زندگی و حیات شهروندان را به خطر بیندازد. او نمونه مجسمی از انقلابی حرفه ای بود که نقش مهمی در دهه ی سی بازی کرد و علیرغم اندیشه ی غیرفعال اش در درک مباحث عمیق تئوریک به هیچ وجه ناتوان نبود. شاهد این امر عزیمت وی از "عوام فریبی" به "کمونیسم" است که بعد از آن استوارانه در برابر هرآنچه هویت سابق اش را تشکیل می داد، قرار گرفت. گرچه اگر بخواهم دقیق تر بگویم باید اذعان کنم که گاهی احساسات انقلابی شخصیت اش بر ادراک اش غلبه می کرد اما همواره به اشتباهات اش اعتراف و اشکارا از خود انتقاد می نمود. او یک انسان کامل بود و زحمات اش برای بنیانگذاری جنبش کارگران آلمان فراموش نشدنی است.

هنریش باوئر اهل فرانکونیا کفش دوز بود. مردی سرزنده، هوشمند با جثه ای کوچک. اندام کوچک اش اما مملو از زیرکی و اراده قوی بود.

زمانی به لندن رسید که شاپر آهنگساز برای گذران زندگی اش به آموزش زبان اشتغال داشت. آنجا هردو به ترمیم ارتباطات از هم گسیخته همت گماشتند و لندن را مرکز احیای اتحادیه کردند. آنها که در پاریس ارتباط چندانی با هم نداشتند در لندن به کمک ژوزف مولر ساعت ساز، اهل کلن، مردی با جثه نیمه هرکولی که از نظر انرژی و سرزندگی دست کمی از دو رفیق دیگرش نداشت، به هم پیوستند. ژوزف مولر از نظر ذهنی به هر دوی آنها برتری داشت. مولر دیپلماتی واقعی بود و سفرهای متعدد با ماموریت های متنوع و موفق اش این ویژگی او را اثبات می کند. دید تئوریک وی نیز بسیار خلاقانه بود. در سال ۱۸۲۳ با هر سه ی آنها در لندن دیدار کردم. آنها اولین انقلابیون پرولتاری بودند که در لندن با آنها ملاقات می کردم و علیرغم اختلاف نظری که در آن زمان با کمونیسم تساوی طلبانه کوتاه فکرا نه آنها داشتم و هنوز هم بر آن عقیده ام - [منظور من از کمونیسم تساوی طلبانه همچنانکه قبلاً هم ذکر کرده ام کمونیسمی است که صرفاً و یا غالباً خود را بر پایه خواست های مساوات طلبی استوار کرده است]، کردار نیک با پندارهای خودخواهانه و کوتاه فکرا نه فلسفی- اما نمی توانم عمق تأثیری را که این سه انسان واقعی بر من نهادند کتمان و فراموش کنم. منی که در آن زمان هدف ام انسان شدن بود.

در لندن و تا حدود کمتری در سوئیس آنها از مواهب آزادی ایجاد اتحادیه و تشکیل انجمن برخوردار بودند. قبل از ۷ فوریه ۱۸۴۰ فعالیت قانونی انجمن آموزشی کارگران آلمان که هنوز هم همچنان برقرار است، بنیانگذاری شد. این انجمن به مثابه نهادی برای جذب نیروهای جدید برای اتحادیه مورد استفاده قرار می گرفت. از آن دوران و مثل همیشه کمونیست ها فعالترین و باهوش ترین اعضای انجمن بوده اند. البته دلیل آن این بوده که رهبری



انجمن کلاً در دست اعضای اتحادیه بوده است. بزودی اتحادیه در لندن صاحب چندین مجمع یا همانگونه که لندن ها می گویند "شعبه" شد. تاکتیک مشابهی در سوئیس و جاهای دیگر اتخاذ گردید. در هر جایی که امکان ایجاد انجمن های کارگری بود، کمونیست ها از آن امکانات استفاده کردند. هر جا که منع قانونی وجود داشت افراد به گروه های سرود، باشگاه های ورزشی و نهادهای مشابه دیگر می پیوستند. ارتباطات عمدتاً از سوی کسانی برقرار می شد که دائماً در حال مسافرت به مراکز مختلف بودند. آنها هر جا لازم می شد به مثابه فرستادگان مخفی عمل می کردند. در تمام موارد اتحادیه از کمک های مامورین دولتی بهره مند می شدند که با استناد به قانون اخراج ، کارگران معترض را - که نه مورد از ده مورد آنها اعضای اتحادیه بودند- به نمایندگان سری اتحادیه بدل می کردند.

میزان گسترش اتحادیه ی احیا شده قابل توجه است. برای نمونه ویتلینگ ، اگوست بیکر در سوئیس (انسان بسیار با استعدادی که مثل اکثر آلمانی ها به خاطر بی ثباتی ذاتی شخصیت اش سرخورده شد) به همراه رفقای دیگرش سازمان بسیار قدرتمندی ایجاد کردند که کمابیش متعهد به سیستم کمونیستی ویتلینگ بودند. البته اینجا مکان مناسبی برای انتقاد از کمونیسم ویتلینگ نیست. اما با توجه به اهمیت آن به مثابه نخستین حلقه مستقل تئوریک پرولتاریای آلمان ، من هنوز هم با گفته های مارکس در نشریه پارسی Vorwarts به سال ۱۸۴۴ استناد می کنم که نوشت:

" کجا بورژوازی آلمان - به همراه فیلسوفان و منشیان باسوادش [اشاره به آثار مربوط به رهایی سیاسی بورژوازی] - می تواند با تضمین هارمونی و آزادی وایتلینگ مقایسه شود؟ اگر کسی نوشته های متوسط و شلخته ی فاحشه سان ادبیات سیاسی آلمان را با آثار درخشان و فوق العاده ی نخستین نویسندگان کارگری آلمان مقایسه کند، اگر کسی این کفش کودکانه عظیم پرولتاری را با کفشهای زوار در رفته کوتوله های شوهای سیاسی آلمان مقایسه کند می تواند تصویر قهرمانانه ای را برای این سیندرلا پیش بینی کند."

اینک این تصویر قهرمانانه در برابر ماست. گرچه هنوز تا رشد کامل خود راهها در پیش دارد. در عین حال بخش های مختلفی در آلمان ایجاد شده است. به لحاظ ماهیتی آنها ذات گذرایی دارند. اما تعداد آنها بی که با به عرصه وجود می گذارند از تعداد میرندگان بیشتر است. تنها پس از هفت سال، در پایان سال ۱۸۴۶ پلیس توانست ردپایی از اتحادیه در برلن (منتل) و مگدبورگ (بک) بدست آورد بی آنکه قادر باشد به پیگرد بیشتر آنها بپردازد.

در پاریس، وایتلینگ که هنوز در سال ۱۸۴۰ در آنجا بود قبل از اینکه رهسپار س.ئیس شود توانست عناصر از هم پاشیده را مجدداً گرد هم آورد.

خیاطان نیروی مرکزی اتحادیه را تشکیل می دادند. خیاطان آلمانی همه جا حاضر بودند: در سوئیس، در لندن و در پاریس. در پاریس، در این فعالیت ها، زبان آلمانی ها کاملاً غالب بود. در آنجا در سال ۱۸۴۶ با خیاطی نوژی آشنا شدم که مستقیماً از طریق دریا از ترانجم به فرانسه مسافرت کرده بود و در طی مدت هیجده ماه خیلی کم فرانسوی آموخته بود اما اطلاعاتش از زبان آلمانی عالی بود. در ۱۸۴۷ دو تا از مجامع آلمانی عمدتاً از خیاط ها تشکیل می یافت و یکی از آنها از کابینت سازان. بعد از آنکه مرکز نقل مبارزه از پاریس به لندن انتقال یافت، تصویر جدیدی در برابر دیدگان ظاهر شد: اتحادیه بتدریج از آلمانی بودن به بین الملل بودن تغییر یافت. در انجمن های کارگری علاوه بر آلمانی ها و سوئیسی ها اعضای از همه ملیت ها که آلمانی ها برای آنها ابزار اصلی ارتباط با خارجی ها بودند یافت می شدند. عمده ترین آنها اسکاندیناویها، هلندی ها، بلغارها، چک ها، اسلاوهای جنوبی و نیز روس ها و آئری ها بودند. در سال ۱۸۴۷ ملاقات کننده های دائم شامل یکی از اعضای رسمی پیاده نظام دائماً به اتحادیه سر می زد. طولی نکشید که مجمع خود را انجمن آموزش کارگران کمونیست نامید. و همه اعضاء کادر حداقل در گفتار این شعار را به بیست زبان سرلوحه اعمال خود قرار داده بودند: "همه انسانها برادرند" ، گرچه در عمل اینجا و آنجا اشتباهاتی رخ می داد. طولی نکشید اتحادیه مخفی هم مثل انجمن جنبه جهانی پیدا کرد. هرچند در ابتدا به شکل محدود اما بتدریج عملاً در بین ملیت های مختلف گسترش یافت که از نظر تئوری معتقد بودند نخستین انقلاب پیروزمند پرولتری باید در اروپا رخ بدهد. اتحادیه زیاد گسترش نیافت اما پایه های اش در آنجا واقع شده بود.

از طریق پناهندگان لندنی رابطه نزدیکی با انقلابیون فرانسوی، بازماندگان رفقای مسلح ۱۲ ماه می سال ۱۸۳۹ ، و سایر قطب های رادیکال برقرار شد. مهاجرین رسمی هلندی مثل مازینی ها به جای متحد بودن رقیب به شمار می آمدند. چارتریست های انگلیسی بنا به ویژگی های خاص جنبش انگلیسی شان، انقلابی محسوب نمی شدند. رهبران لندن بعدها از طریق من با آنها ارتباط برقرار کردند. عوامل دیگری هم باعث شد تا ویژگی های اتحادیه بعداً تغییر پیدا کند. با وجود اینها پاریس همچنان - و در آن دوران بدرستی- به مثابه شهر اصلی انقلاب محسوب می شد. اینهمه به خاطر وابستگی به موقعیت انقلابی این شهر بود. توسعه اتحادیه خودآگاهی آن را افزایش داد. احساس می شد ریشه های اتحادیه بطور روزافزونی در بین طبقه کارگران آلمان گسترش می یابد. کارگران آلمان بطور تاریخی نمونه استاندارد کارگران شمال و شرق اروپا بودند. در وایتلینگ بود که تئورسیس کمونیست ظاهر شد که با شجاعت تمام در میان رقبای معاصر فرانسوی خود جای گرفت. نهایتاً تجربه قیام دوازدهم ماه می به ما آموخت که در حال حاضر با اقدام به قیام انقلابی چیزی حاصل نخواهد شد. و اگر فردی تلاش می کرد تا هر رخدادی را به مثابه علامتی برای نزدیک شدن توفان تعبیر کند و نیز می کوشید تا همچنان به اصول شبه توطئه قدیمی آویزان باقی بماند، اساساً تقصیر از شکست انقلابی گذشته بود که با نظرات سالم در پیش رو تصادم می کرد. در هر صورت، دکترین اجتماعی اتحادیه، هرچند غیر قطعی، شکست های بسیار بزرگی را بخود دید که در واقع ریشه در شرایط اجتماعی داشتند. اعضای اتحادیه، که در آن دوران عمدتاً از کارگران بودند، اکثریت قریب به اتفاق شان صنعتگر بودند. حتی در متروپولیس های بزرگ، فردی که آنها را استعمار می کرد عموماً خودش یک خرده ارباب بود. بهره کشی از خیاطان در کارگاههایی انجام می گرفت که از تولید دستی به تولید عمده صنعتی برای یک سرمایه دار تغییر شکل داده بودند. در این کارگاهها لباس های حضری تهیه می شد. در آن دوران این نوع تولید کم کم در لندن به منصف ظهور می رسید. از یک سو بهره کشان از این صنعتگران خود خرده بورژوا بودند و از سوی دیگر آنها هم آرزو می کردند روزی ارباب خودشان باشند. علاوه بر اینها، توده ای که در آرزوی داشتن مجمع صنفی بودند در آن زمان دست به دامان صنعتگران آلمانی می شدند. بنابر این بزرگترین افتخار برای اینها این بود که به عنوان ضمیمه ی خرده بورژوازی محسوب می شدند و هنوز بصورت پرولتاریای کامل درنیامده بودند. ضمیمه ای که در آستانه عبور به دنیای پرولتر مدرن بودند و لی هنوز وارد صفوف مبارزه با بورژوازی یا همان سرمایه بزرگ ، وارد نشده بودند البته این صنعتگران با هوش ذاتی خود - هرچند بدون خودآگاهی کامل- می توانستند آینده محتوم خود را پیش بینی کنند و مطمئن باشند که دیر یا زود وارد حزب پرولتاریا خواهند شد.

ادامه دارد

“سوی انقلاب” را بخوانید و در میان مردم پخش کنید!



مارکسیسم و مسئله سوسیالیسم در یک کشور

(یا بهتر بگوئیم پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور)

ف. فرخی

اصولاً طرح مسئله سوسیالیسم در یک کشور با شکست انقلاب اکتبر آغاز شد. طرح مسئله به این شیوه میبایست در خدمت توجیه ادامه استفاده دولت شوروی از نام سوسیالیسم میبود. استالین با پیش کشیدن قضیه بدین نحو، در واقع اصل قضیه را از همگان پنهان میکرد. حال آنکه برای هر آدم بی غرضی از بدیهات مینماید که برقراری یک فرماسیون جدید اجتماعی قبل از پیروزی انقلاباتی که آن فرماسیون اجتماعی را هدف داشته باشند، ناممکن است. همانگونه که سرمایه داری با پیروزی انقلابات بورژوازی توانست خود را به عنوان شکل مسلط تولیدی مستقر نماید، همینگونه نیز برای برقراری سوسیالیسم لزوم دارد که انقلابات سوسیالیستی به پیروزی برسند تا سوسیالیسم بتواند به عنوان شیوه جدید تولیدی مسلط گردد. و درست همینجاست که این شعبده بازی صورت میگیرد. **بجای مطرح کردن امکان یا عدم امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، که موضوع اساسی شوروی در آن زمان بود، ناگهان توجه همگان به امکان برقراری سوسیالیسم در یک کشور معطوف میگردد، که در واقع هیچ ارتباط واقعی ای با اوضاع آن زمان شوروی نداشت، زیرا انقلاب سوسیالیستی خود در حال شکست بود، چیزی که به واقعیت هم پیوست.** موضوع از این نظر مهم است که میزان سنج خوبی برای ارزیابی از نیروهای مدعی وفاداری به مارکسیسم است، البته صرف پاسخگویی صحیح به این قضیه مصداق صحت و ثقم یک نیرو نیست چرا که این امر متضمن یک تحلیل کلی است. اما نیروهایی که معتقد به پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشورند، نمیتوانند به همان سوسیالیسمی بیاندیشند که مد نظر بنیانگذاران مارکسیسم بوده است. هدف این مقاله پرداختن به و تا حد ممکن بررسی این مقوله است.

از جمله مهمترین ابزارهایی که مارکسیستها جهت کاوش در مسائل در اختیار دارند از این قرارند: گنجینه پرارزش آثار بنیانگذاران مارکسیسم، جاییکه آنها خود باموضوعی دست به گریبان بوده اند و به آن برخورد کرده اند، البته با در نظر گرفتن شرایط خاص زمانی، منطقه ای، جهانی و غیره. ابزار بسیار موثر و کارآمد دیگر همانا متدولوژی مارکسیستی، یا همان شیوه بررسی و نحوه تحلیل پدیدههاست که متضمن بکارگیری صحیح جانمایه این علم شرایط رهایی پرتاریاست. در این نوشته بلاخص از ابزار نخستین یاری گرفته شده زیرا که اولاً مارکس و انگلس نه در یکی دو جا بلکه هر زمانی که موضوعیت داشته به موضوع مورد بحث ما اشاره کرده اند، ثانیاً شرایطی که آنها مد نظر داشته اند، با وجود گذشت بیش از یک قرن، نه تنها از بین نرفته بلکه تشدید شده است، به این بخش دوم پایین تر خواهیم پرداخت. نتیجه استفاده از این شیوه برخورد، نقل و قولهای طولانی میباشند که همینجا از خواننده بابت آن پوزش طلبیده می شود.

اما قبل از هر چیز باید یک مسئله را روشن کرد و آن اینکه مسلماً طبقه کارگر هر کشوری نخست تکلیفش را با بورژوازی کشور خود روشن میکند و سیادت سیاسی را یکف میاورد و به مقام یک طبقه ملی ارتقاء میابد(نقل به معنی از مانیفست حزب کمونیست). برای شروع بهتر است به سراغ اثر مشترک مارکس و انگلس برویم. در مانیفست آمده است ۱

" جدائی و تضاد ملتها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و یکسانی تولید صنعتی و شرایط زندگی مطابق با آن، بیش از پیش از میان میروند. سیادت پرولتاریا از میان رفتن این جدائی و تضاد را بیش از پیش تسریع میکند. اتحاد مساعی، لاقلاً اتحاد مساعی کشورهای متمدن، یکی از شرایط اولیه آزادی پرولتاریاست "

میبینیم که در نظر مارکس و انگلس انقلاب سوسیالیستی که متضمن رهایی پرولتاریا میباشند یک امر جهانیست و بهبودی نیست که در سر لوحه همه اعلامیه هایشان آمده است " پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید"، زیرا این بیانگر تفاوت کمونیستها با احزاب پرولتری دیگر است همانگونه که باز در مانیفست می خوانیم: ۲

" فرقی کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری در این است که از طرفی، کمونیستها در مبارزات پرولتاریای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در نظر قرار میدهند و از آن دفاع میکنند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند."

اثر مشترک دیگری از مارکس و انگلس را مرور میکنیم. در کتاب ایدئولوژی آلمانی که دربرگیرنده اصول پایه ای اعتقادات این دو رهبر بزرگ پرولتاریای جهانی میباشند آمده است: ۳

" تنها با این توسعه جهانی نیروهای مولده است که یک مرادوه جهانی بین انسانها برقرار میشود، مرآوده ای که از یک طرف در همه ملتها بطور همزمان پدید آمده فاقد مالکیت را تولید میکند و هر ملت را به انقلاب ملتهای دیگر وابسته میسازد، و نهایتاً افراد تاریخی - جهانی را جایگزین افراد محلی میکند از لحاظ تجربی کمونیسم تنها بصورت عمل همزمان و همه در آن واحد ملتهای غالب، که لازمه اش توسعه جهانی نیروهای مولده جهانی وابسته به آن است، امکان پذیر است.... به این ترتیب پرولتاریا تنها میتواند بشکل تاریخی جهانی وجود داشته باشد، همچنانکه فعالیت وی یعنی کمونیسم، تنها میتواند موجودیتی تاریخی جهانی داشته باشد"

پس چون پرولتاریا تاریخاً یک طبقه جهانیست، فعالیت او(کمونیسم) نیز بی شک یک امر جهانی خواهد بود. این در واقع تطبیق درک مادی تاریخ است به جامعه ای که از دل سرمایه داری و با انقلاب پرولتری زاده خواهد شد. این امری است جهانی و رهبران مارکسیسم حتی لحظه ای هم تردید در این مقوله نداشتند. دلیل آن هم بسادگی در هم تنیده شدن بازار جهانیست، بازاری که تحت کنترل شرکتهای چند ملیتی بورژوازی است، و انقلاب سوسیالیستی بدون درهم شکستن این بازار نمیتواند به پیروزی برسد، و این مهم از عهده یک کشور مسلماً خارج خواهد بود. در ایدئولوژی آلمانی بازهم آمده است: ۴

" بعلاوه خصلت این تصاحب (منظور تصاحب نیروهای تولیدی است، فرخی) را طریقه انجامش هم تعیین میکند. این تصاحب تنها از طریق یک اتحاد، که بازهم بخاطر خصلت خود پرولتاریا تنها میتواند یک اتحاد جهانی باشد، و از راه انقلاب عملی شود، انقلابی که در آن از یکطرف قدرت شیوه تولید و مرادوه و سازمان اجتماعی قبلی واژگون میشود، و از طرف دیگر خصلت و انرژی جهانی پرولتاریا که لازمه نیل به این تصاحب است، انکشاف مییابد."

حال به سراغ یکی از آثار مارکس میرویم. کتاب نبردهای طبقاتی در فرانسه نمونه ارزشمندی از نوع کارل مارکس در تحلیل وقایع تاریخی و بکارگیری متدولوژی مارکسیستی است. مارکس با بهبودی شمردن تصور رهایی پرولتاریا در انقلاب فوریه اینگونه ادامه میدهد: ۵

" کارگران همانطور که خیال می کردند در کنار بورژوازی میتوانند به رهایی برسند، این تصور را هم داشتند که امکان یک انقلاب پرولتاریایی در درون مرزهای ملی فرانسه، در کنار دیگر ملتهای بورژوا، برای آنان وجود دارد ولی، روابط تولیدی در فرانسه، تابع بازرگانی خارجی فرانسه، موقعیت این کشور در بازار جهانی و قوانین این بازار است، فرانسه چگونه میتواند بدون یک جنگ انقلابی در مقیاس اروپا، که آثار آن بر جبار بازار جهانی، یعنی انگلیس،



معلوم بود، همه اینها را در هم بشکنند؟"

باز میبینیم که برای مارکس وجود بازار جهانی، دیگر کشورهای بورژوازی و بازرگانی خارجی مطرح است. این يك خیال باطل یا در مواردی دیگر ریاکاری و تزویر است، اگر کسی بخواهد مطلبی غیر از این را لااقل با اسم مارکسیسم جابزند، چون همانطور که مارکس و انگلس بدرستی و بارها متذکر شده اند، بدلیل وجود بازار جهانی و قوانین حاکم بر آن و تأثیرش بر تجارت خارجی تمام کشورها و از طرفی وجود دیگر کشورهای بورژوازی، پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور امکان پذیر نیست، بلکه این امر متضمن انقلاب در آن واحد لااقل چند کشور متمدن است. سوالی که ممکن است مطرح شود این است که آیا این شرایطی که مارکس و انگلس بحث خود را در آن پیش کشیده اند هنوز پابرجا است؟ من فکر نمیکنم که امروزه کسی بتواند منکر يك بازار وسیع جهانی بشود و یا دخالت کشورهای بزرگ سرمایاداری را در اقصا نقاط دنیا منکر شود، پس جواب آن سوال به سادگی این است که شرایط نه تنها به قوه خود باقی است، بلکه قویاً تشدید هم شده است تا جائیکه لزوم انترناسیونالیسم پرولتری هیچوقت بمانند حالا بارز نبوده است. باز هم در همان کتاب آمده است:

۶ "انقلاب جدید در فرانسه ناگزیر است که بیدرتنگ از قلمرو ملی خارج شود و پهنه اروپا را فتح کند، پهنه ای که تنها صحنه مناسب برای تحقق یافتن انقلاب اجتماعی در قرن نوزدهم است."

به سراغ یکی دیگر از آثار کارل مارکس میرویم. در کتاب نقد برنامه گوتا ۷ مارکس با به تمسخر گرفتن انترناسیونالیسم لاسالیان در برنامه شان می نویسد:

"بدیهی است که طبقه کارگر، به منظور مبارزه، باید قبل از هر چیز در کشور خود، که جایگاه اصلی مبارزه اوست، به عنوان يك طبقه سازمان یابد. بنا به گفته مانیفست، از آنجاییکه مبارزه این طبقه در شکل خود (و نه در مضمون آن) ملی است، سازماندهی طبقه کارگر نیز باید در سطحی ملی صورت پذیرد. ولی ((چارچوب دولت ملی)) موجود، مثل امپراطوری آلمان، از لحاظ اقتصادی در چارچوب بازار جهانی و از لحاظ سیاسی در چارچوب نظام دولتهاست. هر تاجری میداند که تجارت آلمان در عین حال تجارتی خارجی است و عظمت آقای بیسمارک دقیقاً در همین واقعیت نهفته است که او يك سیاست بین المللی را دنبال می کند"

اثر دیگری از مارکس ۸ که به نام مصاحبه با تاریخ به چاپ رسیده، مصاحبه ایست از طرف روزنامه شیکاگو با کارل مارکس که در جواب سئوال خبرنگار مبنی بر اینکه سوسیالیستها تا به حال چه کاری انجام داده اند مارکس جواب میدهد:

"روابط بین المللی که زمانی بین پرولتاریای سه کشور مختلف ایجاد شد نشان داد که سوسیالیسم اساساً يك مشکل محلی نیست بلکه يك مسئله بین المللی است که با کنشهای بین المللی کارگران حل می شود".

دیگر نباید جای شکی برای کسی باقی مانده باشد، که نظر مارکس در مورد پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور چیست! حال سری به یکی از آثار انگلس میزنیم. دیدیم که در آثار مشترکشان، چگونه مارکس و انگلس در این امر، که ملازمه انقلاب سوسیالیستی تشریح مساعی پرولتاریای جهانیست، توافق نظر داشتند. اما آنها در آثار منفردشان هم، هر کجا که لازم بوده، به این مهم پرداخته اند. چنانچه شرح آثاری از مارکس در بالا گذشت.

انگلس نیز به نوبه خودش در کتاب اصول کمونیسمش ۹ به وضوح هر چه تاملتر به این پرلماتیک پاسخ مستقیم داده است. در جواب سئوال ۱۹ مبنی بر اینکه آیا انقلاب سوسیالیستی در يك کشور امکان پذیر است؟ مستقیماً جواب میدهد:

"نه، صنایع بزرگ همه ملتهای روی زمین بخصوص ملتهای متمدن را بوسیله بازارهای جهانی بطوری بهم متصل نموده که هر ملت با وقایعی که در میان ملت دیگر پیش می آید، بستگی پیدا میکند. از طرف دیگر صنایع بزرگ، تکامل اجتماعی را در عموم کشورهای متمدن، تا حدی مساوی نموده است بطوریکه در کلیه این کشورها بورژوازی و پرولتاریا دو طبقه اصلی اجتماع هستند و مبارزه بین این دو طبقه، مبارزه قطعی دوره کنونی میباشد. از این رو انقلاب کمونیستی تنها يك انقلاب ملی نیست، بلکه انقلابی است که در تمام ممالک متمدن، یعنی اقلان در انگلستان - آمریکا - فرانسه و آلمان در زمان واحد صورت خواهد گرفت. این انقلاب در هر يك از این ممالک به نسبت اینکه يك کشوری دارای صنایع کاملتر، ثروت بیشتر، قوای تولیدی زیادتر باشد، تندتر یا کندتر پیشرفت خواهد کرد. بدین ترتیب این انقلاب در آلمان به آهسته ترین و سخت ترین وجه، و در انگلستان به تندترین و آسانترین راه انجام پذیر خواهد بود. این انقلاب يك انقلاب جهانی است و لذا در يك وسعت جهانی هم انجام خواهد گرفت."

دیگر از این مستقیم تر و واضح تر نمیتوانست گفته شود. میبینیم که در همه آثار اشاره شده دلایل رهبران مارکسیسم همانهایی هستند که دوباره و دوباره تکرار می شوند. برای اینکه از لنین هم یاد کرده باشیم بد نیست اشاره ای داشته باشیم به یکی از آثار او، جایی که به وضوح نشان میدهد که لنین هم از این موضع گیری رهبران مارکسیسم باخبر بوده و از آن پیروی نمیکرده است. در مقاله ای به نام کارل مارکس که لنین در سال ۱۹۱۴ برای دائرةالمعارف روسی به نام (گرنات) نوشت در بخش مربوط به سوسیالیسم صفحه ۲۴-۲۵ این نقل و قول از مانیفست کمونیست را می آورد:

"اما توسعه سرمایه داری هر چه بیشتر و بیشتر حصارهای ملی را منحل میکند، تجزیه ملی را از بین میبرد و تضادهای طبقاتی را بجای تضادهای ملی می نشاند. این واقعیتی است در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، که کارگران میهن ندارند، و تشریح مساعی همه ویا لااقل تشریح مساعی کارگران کشورهای متمدن، اولین شرط رهایی پرولتاریاست".

لنین همچنین در پیش نویس و توضیح برنامه ای برای حزب سوسیال دمکرات مینویسد: ۱۰

"سازمان یابی طبقه کارگر و همبستگی آنان محدود به یک کشور یا ملت نیست: احزاب کارگران کشورهای مختلف با صدای رسا همسانی کامل (همبستگی) منافع و اهداف کارگران تمام جهان را اعلام می دارند. ... اتحاد کارگران تمام کشورها ضرورتی است که از این حقیقت برمی خیزد، که طبقه سرمایه دار که بر کارگران حکم می راند، حکومت خود را محدود به یک کشور نمی کند. پیوندهای تجارتی بین کشورهای مختلف نزدیک و گسترده تر می شود؛ سرمایه دائماً از یک کشور به کشور دیگری می رود. تسلط سرمایه دار بین المللی است. بدین علت است که مبارزه کارگران در تمام کشورها برای آزادی خود فقط وقتی موفقیت آمیز خواهد بود که کارگران مشترکاً علیه سرمایه بین المللی نبرد کنند. بدین علت است که کارگر روسی در نبردش علیه طبقه سرمایه دار، رفیق کارگر آلمانی، لهستانی و فرانسوی است، درست همانگونه که دشمن او سرمایه داران روسی، آلمانی، لهستانی و فرانسوی هستند. سرمایه بین المللی هم اکنون دست خود را به سوی روسیه دراز کرده است. کارگران روسی نیز دست خود را به سوی جنبش بین المللی کارگران دراز می کنند".



نتیجه گیری:

برای رهبران مارکسیسم حتی لحظه ای هم شك در این نکته که انقلاب سوسیالیستی در يك کشور امکان پذیر نیست وجود نداشته است و همانطور که در بالا آمد بارها به این نکته اشاره کرده اند. شرایط و دلایل مطرح شده که از درك ماتریالیسم تاریخی آنها از دنیای اطرافشان سرچشمه میگرفت، امروز نه تنها به قوه خود باقی است، بلکه چندین برابر تشدید شده است. این شرایط عبارتند از: توسعه هر چه بیشتر بازار جهانی و به هم گره خوردگی هر چه بیشتر آن، ادغام شرکتهای غول آسای چند ملیتی و گلوبالیزاسیون، دخالت هر چه بیشتر کشورهای بزرگ امپریالیستی در اوضاع داخلی کشورهای کوچکتر به نسبت تمایلات سرمایه جهانی، تجارت خارجی به عنوان جزء لاینفک امورات اقتصادی يك کشور و.....

بیشترین ایراد که به این طرز بررسی مسئله گرفته می شود، که البته میراث استالینیسم است، این است که پس از این قرار، پرولتاریا باید دست به سینه بنشیند تا شرایط بین المللی برای مبارزه او آماده شود و یا این ایراد که کسانی که تبلیغ عدم امکان سوسیالیسم در يك کشور را میکنند می خواهند پرولتاریا را پاسیو کرده و از مبارزه منصرف کنند. برای روشن شدن این ایرادات، قبل از اینکه این ایرادات به این نوشته هم گرفته شوند، باید گفت که اولاً این ایرادات تراوش يك درك مکانیکی از پروسه انقلابات اجتماعی است و هیچ قرابتی با درك مادی تاریخ و شیوه نگرش مارکسیستی به مقوله انقلاب و اوضاع بین المللی ندارند. اینها در واقع ناله ها و دست و پا زدنهای حریصانه جناح چپ بورژوازی و نمایندگان سیاسی اوست که خشمناک از حرکت هر چه بیشتر صنایع بزرگ بطرف جهانی شدن و به کنار زدن و زائل کردن هر چه بیشتر اوست، چیزی که او را هر چه بیشتر به سمت ناسیونالیسم سوق میدهد، هر چند که مجبور شود این کار را با نام پرولتاریا و سوسیالیسم در يك کشور انجام دهد.

دوماً همانطور که در بالا آمد (مانیفست) پرولتاریا مجبور است و باید که خود را در وهله اول به مقام يك طبقه ملی سوق دهد و سیادت سیاسی را به کف آورد. برای این منظور هم مترسد کسب اجازه از هیچ گروه ویا دسته ای نخواهد ماند و کمونیستها به عنوان جزوی از طبقه نه تنها مانع او نخواهند شد بلکه در تمام دوران در صفوف پرولتاریا و همدوش او خواهند بود. اما کمونیستها هیچگاه غافل از اصلی ترین وظیفه خود که همانا نمایندگی و دفاع از منافع کل طبقه پرولتاریا، صرف نظر از منافع ملیشان نخواهند بود. این است جان مایه انترناسیونالیسم کمونیستها، چیزی که بخصوص در میان کمونیستهای ایرانی به آن کم بها داده شده است.

ممکن است سنووال شود که اگر بر فرض پرولتاریا قدرت را در کشوری در دست گرفت و خیری از انقلاب در کشورهای دیگر نشد، آنگاه چه؟ آیا مطرح کردن عدم امکان سوسیالیسم در يك کشور باعث دلسردی نمیشود؟ این شیوه سنووال نیز از همان درك متافیزیکی و منجمد از اوضاع جهانی و انقلابات ناشی میشود. در این مورد باید گفت که اولاً شرایطی که باعث انقلاب احتمالی در يك کشور شوند نمیتوانند به شکل جهانی وجود نداشته باشند چون سرمایه جهانی تمام دنیا را درنوردیده است و نتیجتاً اوضاع ممالک مختلف را به هم وابسته کرده است و این شامل انقلاب در کشورهای مختلف هم میشود. بحرانی که باعث انقلاب در يك نقطه از دنیا میشود حتماً در بسیاری از دیگر نقاط دنیا هم صدق میکند، البته با مشخصات و ویژگیهای منطقه ای خود. دست زدن یا نزدن پرولتاریای کشور بخصوص به انقلاب، مسلماً بستگی به آمادگی پرولتاریا برای اینکار دارد. وظیفه کمونیستها حضور فعال در انقلاب از يك طرف و نشان دادن تند پیچهای انقلاب و نتایج آن به طبقه خودشان است و از طرف دیگر کوشش در جهت هر چه بیشتر انترناسیونالیزه کردن انقلاب است. اما اینکه اگر پرولتاریای يك کشور در انقلاب خود تنها ماند و اوضاع انقلاب جهانی رو به آرامش گذاشت، آیا انقلاب محکوم به شکست است؟ نظر شخصی من این است که، بله، آن انقلاب که سوسیالیسم را هدف گرفته بود در چنان شرایطی به شکست کشیده میشود، ولی همینکه پرولتاریا دست به عمل انقلابی بزند و به عنوان يك طبقه ملی وارد کارزار سیاسی بشود میتواند شرایط زندگی يك جامعه راسالها به پیش ببرد، حتی اگر انقلاب به شکست بیانجامد. این دلیلی است برای وارد کارزار انقلابی شدن پرولتاریا در هر زمان که توان آنرا داشته باشد.

همانطور که در ابتدا اشاره شد، مسئله سوسیالیسم در يك کشور و نقد مارکسیستی آن وسیله مناسبی است برای محك زدن نیروهای مدعی مارکسیسم. اگر این مقاله بتواند لاقل موجب شود، که افراد صادق فعال در احزاب و سازمانهایی که تبلیغ سوسیالیسم در يك کشور را میکنند، بتوانند سوسیالیسم آنها را زیر سنووال ببرند و جویا شوند که چه چیز است که بجای سوسیالیسم بخورد آنها داده میشود، آنگاه نویسنده مقاله به هدف خود از نوشتن آن رسیده است.

شهریور ۱۳۸۲

ف. فرخی

توضیحات

- ۱ - مانیفست حزب کمونیست، ترجمه فارسی، صفحه ۱۶
- ۲ - همانجا، صفحه ۱ و ۱۲
- ۳ - ایدئولوژی آلمانی، ترجمه فارسی، صفحه ۴۲
- ۴ - همانجا، صفحه ۱۰۸
- ۵ - نبردهای طبقاتی در فرانسه، ترجمه فارسی، صفحه ۲۲
- ۶ - همانجا، صفحه ۴۷
- ۷ - نقد برنامه گوتا، ترجمه فارسی، صفحه ۱۶
- ۸ - مصاحبه با تاریخ - کارل مارکس - يك، سایت نگاه، صفحه ۳
- ۹ - اصول کمونیسم، ترجمه فارسی، صفحه ۱۲
- ۱۰ - مجموعه آثار لنین، جلد دو، ص ۹۳-۱۲۱

ملاحظات در خصوص مارکسیسم و مسئله سوسیالیسم در يك کشور - ف. فرخی

با تشکر از آقای ادیب در مورد واکنششان به مقاله مارکسیسم و مسئله سوسیالیسم در يك کشور. اطمینان داشتم که مقاله ام سر فصلی را برای بحث حول این قضیه باز خواهد کرد، اما امیدوار بودم که با بحثی سنجیده تر از اینها وبا دیدی جستجو کننده روبرو شوم. خوب همیشه انتظارات آدم برآورده نمیشوند و باید به همین میزان قناعت کرد و امیدوار بود که مثلاً آقای ادیب در "مختصر پاسخ" بعدی خود لطف کرده کمی عمیقتر به قضیه برخورد کنند تا بلکه بتوانیم بكمك همدیگر بحثی مثبت و سازنده را به پیش ببریم.

همینجا قبلاً از آقای ادیب پوزش میخواهم که وقت من اجازه پاسخگویی به کلیه مسائلی که ایشان در مقاله شان به آنها پرداخته اند را نمیدهد. اشکال اول کار ایشان در این است که چنان از این شاخه به آن شاخه میپرند که تنها خواننده را بلکه خودشان را نیز مات و مبهوت گذاشته اند که بالاخره ایشان قصد پرداختن به کدام موضوع را دارند؟!

اشکال دوم و اساسی تر ایشان این است که، باینکه خود ادعا در این امر دارند، اما مطالبشان هیچ قرابتی با مارکسیسم که ندارد بجای خود، حتی در نزدیکی آن نیز برسه نمیزند (به این مطلب پائین تر میپردازم). اشکال بعدی مقاله ایشان این است که بالاخره بعد از مدتی انتظار که آدم مقاله را دنبال میکند و ناگهان احساس میکند که الان دیگر برای آن همه شعاری که ردیف شده است دلیل و برهانی آورده میشود، درست همینجا دست خواننده را در حنا گذاشته و به شاخه ای دیگر می پرند، و البته شروع به دادن شعارهای جدید میکنند. کوتاه کلام اینکه مقاله ایشان بدون بار علمی است (دلایل در پائین).



بعد از این مختصر باید عرض شود که بدلیل اینکه مقاله من در مورد مسئله سوسیالیسم در يك کشور میباشد، در نتیجه فقط به بخشهایی از مقاله که به آن مربوط میشود پرداخته میشود. البته نکات کوتاهی را نیز در مورد برخی از مطالب فرعی تر پاسخگو شده ام، چون کجروی در آنها بوضوح پیداست و احتیاج به صرف وقت آنچنانی ندارد.

آقای ادیب ادعا میکنند که من چند نقل و قول از مارکس و انگلس را بدون ارتباط به قضیه آورده ام تا حرف خودم را به کرسی بنشانم. اولاً اینکه دوست گرامی من حرفی را نمی خواهم به کرسی بنشانم. مقاله من يك بررسی پژوهشی در آثار مارکس و انگلس است که از آن مسئله مارکسیسم و انقلاب سوسیالیستی (کمونیستی) بیرون کشیده شده است.

تنها انتزاعی هم که در این مقاله صورت گرفته همین است، به این دلیل ساده که به همه نکات یکباره نمیتوان پرداخت. برای راحت کردن روح آقای ادیب هم که شده باید عرض شود که من تروتسکیست نیستم و اصولاً به این تقسیم بندیها هم اعتقادی ندارم. این را گفتم چون در مقاله آقای ادیب موجی از تنفر نسبت به تروتسکی و ارادت نسبت به استالین نمود دارد! اما بماند که موضوع بحث من نیست.

ثانیاً اینکه به احتمال قوی آقای ادیب از انتزاع بشکل شدیدی خودداری میفرماید چون از اول مقاله شان که بگیرد شروع میکنند، بی ارتباط به قضیه مربوط به مقاله من. راجع به کمون پاریس حرف زدن (البته به اشتباه کتاب نبردهای طبقاتی در فرانسه را ذکر میکنند که مربوط به انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه است و نه کمون پاریس) و بعد به سراغ مسئله حزب سیاسی میروند و بعد چرخه نیز در مسئله آگاهی طبقاتی زده تا به سراغ خود مفهوم سوسیالیسم برسند. انگار که از ایشان خواسته شده که مانیفستی را ترتیب دهند (البته مانیفست ایشان بیشتر به مانیفست بورژوازی شبیه شده تا مانیفست کمونیستی، دلایل را در ادامه ببینید). ثالثاً نقل و قولهایی که من آورده ام، آن سطوری هستند که ارتباط به موضوع بحث دارند و این ناگفته روشن است که کسی تمام يك کتاب را نمیتواند نقل و قول کند و این به عهده خواننده است که برود و بازخوانی کند و راجع به صحت مطالب تصمیم بگیرد کاری که آقای ادیب نکرد ه اند و اتفاقاً ایشانند که با آوردن نقل و قولی از لنین (تنها جایی از مقاله ایشان که به ماخذی رجوع میشود!!) میخواستند ثابت کنند که انقلاب سوسیالیستی در يك کشور امکان دارد، اما دقیقاً بدون توجه به معنی جمله ای که خود آورده اند و بدون توجه به اصل مسئله و مطالب چند سطر پائین تر نقل و قولشان از لنین (پائین تر ببینید چگونه).

ایشان گلایه کرده اند که چرا مارکس و انگلس راجع به مسئله سوسیالیسم در يك کشور در کتاب کمون پاریسشان چیزی نگفته اند. من فکر میکنم که این سؤال را ایشان باید از خود آنها میکردند اما همانطور که در مقاله اول هم گفتم رهبران مارکسیسم هر جا که احتیاج دیده اند به این موضوع پرداخته اند ومثالهائی زیادی را هم آورده ام، اما من کتاب جنگ داخلی در فرانسه را برای نوشتن مقاله ام بازخوانی نکرده ام و صحت و ثقم این اظهار نظر را هم در نتیجه نمیتوانم بررسی کنم.

بحث مربوط به روسیه تزاری در انقلاب نیمه قرن ۱۹ و موضع گیری مارکس نسبت به آن هیچگونه ربطی به مسئله امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور ندارد بلکه برعکس در تعریف ارتباط انقلابات کارگری با یکدیگر نهفته است.

آقای ادیب ادعا کرده اند که سرمایه مالی و امپریالیستی اجازه انقلاب پرولتری در چند کشور را در آن واحد نخواهند داد. اولاً اینکه اگر قرار بر کسب اجازه از سرمایه مالی بود که اجازه هیچ انقلابی در عصر سرمایه داری صادر نمیشد. دوماً هر بچه دبستانی ای هم با دودوتا کردن میتواند بفهمد که اگر پرولتاریای چند کشور با قدرت اتحاد خود نتوانند از عهده يك انقلاب برآیند، آن انقلاب از عهده پرولتاریای فقط يك کشور قاعدتاً خارج خواهد بود. در پاراگرافهای بعد، ایشان حکم به غیر ممکن بودن انقلاب سوسیالیستی در آن واحد در چند کشور متمدن را میدهند و البته نقل و قولی هم بحساب خودشان از مقاله من میآورند غافل از اینکه، نقل و قول یاد شده اثر انگلس است!! حال چه کسی گارگران را به پاسیویسم میکشاند؟

مقاله ایشان با معنی پیروزی نهایی سوسیالیسم ادامه مییابد. بازهم کج فهمی و تعریف مارکسیسم. نمیدانم که چرا دیگر از این بابت تعجیبی نمیکنم. ایشان میگویند که هر کجا که رهبران مارکسیسم صحبت از انقلاب سوسیالیستی در چند کشور کرده اند، منظورشان پیروزی نهایی و قطعی سوسیالیسم بوده است. من از ایشان سؤال میکنم پس چرا حتی از آوردن يك مثال هم عاجز بوده اید؟ البته من از رهبران مارکسیسم، مارکس و انگلس را مد نظر دارم و اگر آقای ادیب بخواهد از مثلاً استالین مثال بیاورد نباید به پای مارکسیسم بنویسد. اما ایشان به خیال خودشان از لنین مثال آورده اند (البته بدون قید ماخذ!) اما در همین مثال هم باز ثابت میکنند که کنه مطلبی را که لنین در دولت و انقلاب در مورد پیروزی قطعی سوسیالیسم و فازهایی را که رهبران مارکسیسم برای متحول شدن جامعه سرمایه داری و برقراری کمونیسم قائل بوده اند درک نکرده است. اولاً اینکه منظور از فاز اول کمونیسم که امروزه بعنوان سوسیالیسم می شناسیمش، دوره گذار است که در آن، جامعه تازه متولد شده کمونیستی (در مفهوم مارکسی آن)، هنوز بلاچار خصوصیتی از جامعه سرمایه داری که از آن زاده شده را با خود دارد، یعنی همان حق بورژوازی که لازمه اش دولت پرولتری است (وجود دولت بعنوان نقیصه ای اجباری در دوران گذار) هر چند که این دیگر دولت به مفهوم عام آن نیست و لازم و ملزوم پیروزی نهایی است. در دوران فاز بالایی کمونیسم دیگر وجود دولت لازم نیست و آن به اضمحلال رفته است و دیگر از حق بورژوازی خبری نیست این است منظور رهبران مارکسیسم از پیروزی قطعی کمونیسم و بر خلاف آن چیزی که آقای ادیب میفرماید اتفاقاً این در يك کشور قابل رسیدن است و احتمالاً هم چنین خواهد بود و این قضیه است که به رشد ناموزون اقتصادی کشورها بستگی دارد و نه انقلاب سوسیالیستی (این را بعداً بیشتر توضیح میدهم). تا از این پاراگراف مقاله آقای ادیب رد نشده ایم باید بگویم که وجود خطر هجوم کشورهای امپریالیستی اتفاقاً در اوان انقلاب کمونیستی (سوسیالیستی) است که موضوعیت دارد نه در فاز بالایی کمونیسم انطور که ایشان میفرمایند. خواننده دقت دارد که این همان مثل تا ثریا میروند دیوار کج شده، هر چه که پیش میرویم میبینیم که ایشان نه فقط مسئله سوسیالیسم در يك کشور که حتی خود سوسیالیسم را هم کج فهمیده اند، امیدواریم که عاقبت به خیر باشند!

در ادامه مقاله ایشان نکاتی راجع به حزب انقلابی، آگاهی طبقاتی و اینها گفته اند که من به این قضیه وارد نمیشوم چون این بحث بسیار طولانی ایست ولی آقای ادیب را دعوت به خواندن مطالب جدیدی که در اینترنت یافت میشود میکنم مثلاً در مورد آگاهی طبقاتی در سایت تشکیلات کارگران انترناسیونالیست (اگر ایشان برجسب دیگری را به من نجسباندند). در ضمن نکته دیگر اینکه اتحادیه کمونیستها را مارکس و انگلس بنا نهادند و هنگامی که آنها بدان پیوستند موجود بود و دیگر اینکه هم و غم مارکس و انگلس برای شرکت در این اتحادیه دقیقاً کار انترناسیونالیستی کردن بوده است (نگاه کنید به مقدمه انگلس بر نقد برنامه گوتا).

آقای ادیب ادعا کرده اند که این لنین بود که معتقد به پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور بود و نه استالین. خواننده توجه دارد که در سطوری که ایشان نوشته اند قسمتهای زیادی را از نوشته های لنین کپی کرده اند (البته بدون اینکه این را اعلام کنند!) در این سطور دقت کافی در نگارش هست و مشخص است که نویسنده روی جملات خود کار کرده است اما در لابلای این سطور جمله هایی می آید که نشان از بیدقتی نویسنده دارد و معانی با هم مخلوط میشوند. الاقاعده چون اینجا تنها جایی است که ایشان نقل و قولی آورده، با ذکر ماخذ! جا دارد که روی آن مکتب کنیم. ایشان از مقاله ای از لنین به اسم "درباره شاعر کشورهای متحد اروپا" (این دو صفحه را حتما بخوانید) نقل میکنند که میگوید "ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی

قانون بی چون و چرای سرمایه داری است. از اینجا نتیجه میشود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها با حتی در يك کشور جداگانه سرمایه داری ممکن است" (تاکید از من است. فرخی). آقای ادیب توجه دارند که لنین با دقت هر چه تمامتر از **پیروزی سوسیالیسم** حرف میزند و نه از پیروزی انقلاب سوسیالیستی. و در نقل و قول بعدیشان از "درباره دو مشی در انقلاب ۱۹۱۵" توجه شان را به این جلب میکنم که اینجا در سطر آخر لنین با تاکید راجع به انجام انقلاب سوسیالیستی صحبت میکند و بلافاصله میگوید در اتحاد با پرولتاریای اروپا. آیا آقای ادیب فکرش را کرده چرا هر موقع از بحث بر سر پیروزی انقلاب سوسیالیستی است ملزومه اش اتحاد مساعی پرولتاریای چند کشور است ولی سوسیالیسم میتواند در معدودی یا حتی فقط يك کشور پیروز شود؟ آیا آقای ادیب تفاوت بین پیروزی انقلاب سوسیالیستی و پیروزی سوسیالیسم را حالا درک میکند؟ ما فقط میتوانیم امیدوار باشیم و به بحث خود ادامه دهیم. عرض شود خدمت خواننده عزیز و آقای ادیب که بر خلاف ادعای ایشان، لنین همیشه از اول انقلاب کبیر اکتر تا موقع مرگش امید به کمک از طرف پرولتاریای اروپای متمدن داشت بخصوص پرولتاریای آلمان و برای او مسجل بود که اگر پرولتاریای شوروی در انقلاب خود تنها بماند شکست خواهد خورد، که چنین هم شد. توجه تان را به نقل و قولی از لنین در این مورد جلب میکنم. در"



مجموعه سخنرانیهای لنین در کنگره های کمیترن صفحه ۱۳۹-۱۴۰ آمده است: **ما چنین میاندیشیدیم: با انقلاب بین المللی به کمکمان خواهد آمد که در انصورت پیروزی کامل ما تضمین خواهد شد، یا مجبور خواهیم شد به کارمتواضعانه انقلابی خودمان، با این اعتقاد که حتی در صورت شکست خدمتی به آرمان انقلاب کرده ایم و تجربه ما بنفع انقلابات دیگر خواهد بود ادامه بدهیم.** (توجه کنید به روحیه انقلابی لنین در مقابل روحیه کاسیکارانه آقای ادیب که قبل از يك انقلاب دونبال سود آن میگرددند، فرخی) **برای ما روشن بود که پیروزی انقلاب پرولتری بدون پشتیبانی انقلاب بین المللی جهان امکان ندارد، پیش از انقلاب و حتی پس از انقلاب ما چنین میاندیشیدیم یا انقلاب در دیگر کشورها یعنی کشورهای سرمایه داری پیشرفته بیدرنگ یا خیلی زود آغاز میشود یا آنکه ما هلاک میشویم.**

امیدوارم که آقای ادیب با این نقل و قول طولانی از لنین که نمونه هایی دیگر آن هم موجود است تفهیم شده باشند که عدم امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور نه تنها يك نکته تروتسکیستی که شما آنرا نام نهاده اید نیست بلکه مربوط به لنین هم نیست بلکه ناشی از درک تاریخی مارکس و انگلس از انقلابات بطور عام و انقلاب سوسیالیستی بطور خاص است و لنین به این نکته واقف بود و آن را با گوشت و استخوان احساس کرده بود.

من هم در مقاله قبلی ام حرفی را از خودم نزده بودم و هر چه بود از مارکس و انگلس آمده بود. اگر آقای ادیب تناقضی در این نکات میبیند بخاطر عدم درک ماتریالیستی_تاریخی از انقلاب است. همانطور که در جمله بالا مشاهده میکنید، لنین با وجود اینکه از عاقبت نه چندان خوش انقلاب در صورت نرسیدن کمک از طرف پرولتاریای اروپایی با خبر بود، به پیشواز انقلاب میروید و حتی آنرا رهبری میکند و همانطور که همه میدانند انقلاب در کشورهای پیشرفته بسرعت شکست خورد، اما همانطور که لنین حدس زده بود تجربه انقلاب اکبر هنوز پس از نزدیک به ۹۰ سال الهام بخش انقلابات متعدد است.

جدا از این همانطور که در مقاله نخست گفتم انجام انقلاب هیچ ربطی به خوشفکری يك شخص یا اشخاص ندارد و هیچ ربطی هم به نامزونی رشد اقتصادی کشورهای امپریالیستی ندارد(البته نه بطور مستقیم) (و حتی بقول مارکس انقلاب بیشتر امکان وقوعش را در کشورهای حاشیه ای مییابد تا در کشورهای مقتدر سرمایه داری، چون این آخری امکانات بیشتری برای رفع و رجوع بحرانها دارد ولی ریشه انقلاب را همیشه در کشور مقتدر باید جستجو کرد. این است ارتباط جهانی کشورهای مختلف به همدیگر چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی. به همین خاطر هم انقلاب در ۱۸۴۸ در فرانسه به وقوع پیوست و نه در انگلیس که قلب سرمایه داری در انموقع بود(رجوع کنید به **نبردهای طبقاتی در فرانسه ترجمه ب پرهام صفحه ۱۵۸**).

دوباره همانطور که قبلاً هم عرض شد در يك دوره انقلابی، پرولتاریا با توجه به میزان رشد و آمادگی اش دست به انقلاب میزند و موضوع يك انقلاب حقیقی فقط در شرایطی مشخص مطرح است و در آن شرایط نیز پرولتاریا نه مترصد کسب اجازه از طرف سرمایه مالی میشود و نه مترصد حزب مد نظر آقای ادیب. وظیفه هر کسی که اسم خود را کمونیست میگذارد نیز شرکت فعال در تمام تعارضات پرولتاریا بر علیه سرمایه داری است، بعنوان بخش پیشرو و آگاه طبقه، هر چند که معتقد باشد آن حرکت به هدف میرسد یا خیر. حالا آقای ادیب هر چه میخواهد از به انتظار نشستن تا انقلاب جهانی سر خود و دیگران را درد بیاورد. این است کنه فعالیت کمونیستی. آقای ادیب میفرمایند در زمان انقلاب اکبر خیری از کارزار جهانی نبوده، من تعجب میکنم چون هر کسی که الفیای تاریخ آنزمان را بداند، گواهی میدهد که بحران سرمایه داری لاقول سراسر اروپای غربی را فلج کرده بود و همگان انتظار قیام پرولتاریای اروپا را داشتند. در ادامه همین بحثشان به مسئله انترناسیونالیسم میپردازند که جای آن در اینجا نیست. من فقط خواننده را دعوت به مرور این بخش از بحث ایشان میکنم (البته جدا از نکاتی که از لنین آورده) تا ببینند که چه تشابه خاصی بین درک ایشان از انترناسیونالیسم پرولتری است با درک لاسالیبانی از این قضیه سپس به نقد آن از طرف مارکس در نقد برنامه گوتا رجوع کنند.

البته آقای ادیب آنجایی که بقول خودشان به نقل و قولهای من پرداخته اند همه چیز را گرفته اند بجز لب کلام یعنی آنجایی که مارکس و انگلس مستقیماً نتیجه گیری میکنند که معتقدند که پیروزی انقلاب سوسیالیستی يك امر جهانیست. البته من فکر میکنم این انتخاب قصداً انجام شده چون هیچکس دیگری هم تاب مقاومت در مقابل دلایل محکم مارکس و انگلس را نداشته است. **ریشه کلام در کجاست:** اول توضیح کوچکی و آن اینکه مارکس و انگلس کلمات کمونیسم و سوسیالیسم را بشکل تقریباً مترادف استفاده میکردند. و اما ریشه کلام که از درک مادی تاریخ بزرگ رهبر پرولتاریا ناشی میشود، آقای ادیب خوب گوش کن:

صنعت تاریخ پرولتاریا را و بازار جهانی را بوجود آورد و هر چه بیشتر و بیشتر گسترش داد. پرولتاریا برپایه ذات طبقاتی خود گورکن بورژوازیست، مناسبات سرمایه داری کم کم به زنجیری بر دست و پای رشد شیوه تولید تبدیل شده است و بحرانهای سرمایه داری بعنوان جزئی جدایی ناپذیر از این سیستم تبدیل شده اند. این رشد بازار جهانی تمامی ملل دنیا را (باستثنا ای اقامی عقب افتاده در گوشه و کنار) چه از نظر اقتصادی(بلاخص تجارت خارجی) و چه از نظر سیاسی چنان بیکدیگر پیوند داده که هیچ اتفاقی در يك کشور رخ نمیدهد که اثر آن در دیگر کشورها نمود نداشته باشد. در دورانهای رونق سرمایه داری صحبت از انقلاب اجتماعی نمیتواند مطرح باشد چرا که اینها در دوره هایی امکانپذیرند که شیوه تولیدی با مناسبات تولیدی در تعارض افتاده باشد و جامعه سرمایه داری را بحران فراگرفته

باشد. انقلاب کمونیستی که منجر به نابودی مناسبات سرمایه داری میگردد و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا(فاز اول کمونیسم، سوسیالیسم) نمیتواند به پیروزی برسد مگر اینکه در آن واحد یا پدیدری در لاقول چند کشور متمدن سرمایه داری رخ دهد. پرولتاریا در يك کشور رشد یافته سرمایه داری پس از شکست بورژوازی و برقراری دیکتاتوری خود میتواند در عرض مدت کوتاهی مالکیت اشتراکی را لاقول در صنایع بزرگ جانشین مالکیت خصوصی کند ولی اینها بخودی خود یا بنتهایی دلیل بر پیروزی انقلاب نیست. انقلاب سوسیالیستی(کمونیستی) زمانی به پیروزی میرسد که جامعه انقلاب کرده بر مبنای اقتصاد سوسیالیستی اداره شود، این پایه ریزی اقتصاد سوسیالیستی(فاز اول کمونیسم) بستگی به تجارت خارجی

دارد، چیزی که نمیتواند محدود به يك کشور بماند جایی که بازار جهانی تمام مناطق دنیا را زیر نفوذ خود دارد(ممکن است آقای ادیب بخواهد مانند رایبنسن کروزو در کشور خود بماند!! نقد این مسئله را در کتاب نقش فخر در تاریخ انگلس بیابید). اگر این شرایط یادشده مهیا شد و چند کشور با انقلابات پرولتری خود دیوار بازار جهانی را شکستند و نوانستند بنیادهای عظیم سوسیالیسم را در کشورهای خود بنا نهند، آنوقت و فقط آنوقت است که يك کشور بنا به سطح بالاتر تولیدی و ثروت بیشتر میتواند دوران گذار سوسیالیستی(فاز اول کمونیسم) را بنتهایی و زودتر از بقیه پشت سر گذاشته و وارد فاز بالاتر کمونیسم گردد(البته این مرحله از رشد بدون انجام انقلاب فهرآمیز انجام میپذیرد، بنابراین بر خلاف عقیده آقای ادیب رهبران مارکسیسم نمیتوانسته اند از این مرحله سخن بگویند جایی که از انقلاب پرولتری صحبت بمانا بوده. و لنین هم از پیروزی نهایی انقلاب صحبت میکرده و منظورش هم از زمان شروع انقلاب تا زمانی است که جامعه بر مبنای اقتصاد سوسیالیستی اداره میشود و بعد از آن دیگر رشد تدریجی و نه انقلابی مطرح است).

این چکیده ای بود از آنچه بنظر من در این مورد مد نظر مارکس و انگلس و حتی لنین است، حالا من از خوانندگان میخواهم که بروند و آثار یادشده در مقاله اول من را باز خوانی کنند و ببینند که آیا آنها نیز به همین نتیجه ها میرسند یا نه؟ من بدلیل اینکه آقای ادیب در مقاله خود برخورد مستقیم به نقل و قولهای یادشده در مقاله اول نکرده اند به همین میزان بسنده میکنم و امیدوارم که همین میزان کمک به تفهیم مسئله نزد آقای ادیب هم کرده باشد.

نوامبر ۲۰۰۴ ف. فرخی
تکثیر: سایت کمونیستهای انقلابی

پایان



گزارش نخستین سمینار امضاکنندگان فراخوان

برای مداخله مشترک جهت سامان یابی لایه کمونیست طبقه کارگر

farakhancomonisti@yahoo.com

در پی انتشار سند «فراخوان کمونیستی» (نوامبر ۲۰۰۸) و پس از مدتی بحث و گفتگوی داخلی، نخستین نشست سراسری کسانی که اعلام کرده بودند که با اهداف و اصول آن سند (ضمیمه است) توافق دارند، برگزار شد. این نشست در روز جهانی کارگر ۲۰۰۹ میلادی با سرود انترناسیونال آغاز به کار کرد و به مدت سه روز ادامه یافت. تنی چند از رفقای که قادر به حضور در این نشست نبودند از طریق ارتباط اینترنتی در بحث ها شرکت داشتند. دو روز نخست این سمینار به بحث پیرامون چند محور مهم مندرج در سند اختصاص یافت. محورهای مورد بحث عبارت بودند از مفهوم بحران جهانی - تاریخی از منظر سوسیالیسم انقلابی، دلایل نقد و گسست از حزب ها و سازمان های مدعی سوسیالیسم، رابطه ی دموکراسی با سوسیالیسم، و مفهوم سوسیالیسم از پایین. این بحث ها ضبط شده اند و در نخستین فرصت به صورت نوشتاری منتشر خواهند شد.

روز سوم سمینار اختصاص یافت به بحث و تبادل نظر پیرامون یافتن راه کارهای عملی در جهت راه بُرد امر خودسازماندهی، و هم زمان مداخله ی مشترک سیاسی و نظری برای سامان یابی و همگرایی (کشوری و بین المللی) لایه ی کمونیست طبقه کارگر. تجربه چند ماه گذشته نشان داده است که بحث ها و مداخله های مشترک آغازین رفقای افغانی، ایرانی و کرد برای تدوین «سند فراخوان کمونیستی»، اهمیت ویژه داشته اند. آن رویکرد انترناسیونالیستی، بی شک به امر همگرایی فراکشوری کارگران یاری خواهد رساند. در مجموع، بحث ها به این نتیجه رسید که شرکت کنندگان در این سمینار به کمونیست-های منفرد و مستقل پیشنهاد می کنند که به مبارزه برای ایجاد هسته های مستقل خودسازمانده ی سوسیالیستی در محل کار و زندگی (به ویژه در واحدهای تولیدی و صنعتی) روی آورده و این امر مهم را در اولویت فعالیت های خود قرار دهند. چرا که اتخاذ چنین راه کاری پیش زمینه ای خواهد شد تا کمونیست های منفرد و مستقل از خرده کاری انفرادی به سوی سامان یابی اصولی سوسیالیستی گام گذاشته و به تدریج مشترکاً به امر همگرایی پایه ای این طیف پراکنده روی بیاورند. اهمیت این پیشنهاد ناشی از این امر مهم است که هنوز هسته های مستقل کمونیسم انقلابی، به عنوان پیش شرط سامان یافته ی راه بُرد «سوسیالیسم از پایین» در واحدهای تولیدی و صنعتی (دستکم در افغانستان، کردستان عراق و ایران سراغ نداریم؛ با توجه به این که در مورد مشخص ایران، بخش قابل توجهی از نیروی کار شامل کارگران افغانی تبار است) سامان نیافته و مستقر نشده است. بی شک، بدون سامان یابی هسته های سوسیالیستی، همگرایی دموکراتیک و داوطلبانه، و استقرار «سوسیالیسم از پایین» در واحدهای تولیدی و صنعتی، صحبت از مبارزه برای سوسیالیسم انقلابی و کارگری، در حد شعارهای توخالی باقی خواهد ماند.

بدین سان، راه کار پیشنهادی کوتاه مدت امضا کنندگان سند، مبارزه برای ایجاد هسته-های مستقل و خودسامانده در محل کار و زندگی ارزیابی شد. البته چگونگی تنظیم روابط و ضوابط این هسته های خودسازمانده را از پیش نمی توان تعیین کرد. بدیهی است که سوسیالیست هایی که اقدام به ایجاد چنین شکلی از سامان یابی می کنند براساس ظرفیت و توان نظری و عملی خود، و امکانات محلی یا بین المللی که در اختیار دارند، به طور مستقل، نخست روابط سیاسی و مباحثه ها و مداخله های خود را با یکدیگر تهیه و تنظیم، و سپس با سایر هسته های سوسیالیستی مشابه هماهنگ خواهند کرد. از جمله مهم ترین کارهایی که برای این هسته های خودسازمانده پیشنهاد شد؛ آغاز مطالعات جمعی نظام مند برای آشنایی با تاریخچه و مفاهیم انقلابی جنبش جهانی کارگری - سوسیالیستی، و مداخله ی متشکل در امور سیاسی، اجتماعی و نظری در عرصه ی محلی و منطقه ای است. افزون بر این، چگونگی ایجاد ارتباط با سوسیالیست های منفرد (و یا محافل مشابه) فعال در سایر کشورها، برای مباحثه و مداخله ی مشترک، به عنوان مهمترین راه کار موازی این طیف در عرصه ی جنبش جهانی کمونیستی ارزیابی شد.

در این راستا، در دوره ی بعدی کار، امر ترجمه ی «سند فراخوان کمونیستی» به دیگر زبان های عمده، و آغاز مباحثه، و در صورت لزوم مداخله ی مشترک با فعالان منفرد جنبش کمونیستی در عرصه ی جهانی، از اهمیت خاص خودساماندهی سوسیالیسم انقلابی برآورد گردید. بدین ترتیب، تصمیم گرفته شد که مباحثه برای همگرایی با دو گرایش از طیف منفردین کمونیست در عرصه ی جهانی از اهمیت ویژه برخوردار است؛ الف- بحث پیرامون همگرایی با هسته های سوسیالیستی خودسازمانده (و همچنین کمونیست های منفرد) که با اهداف و اصول کلی مندرج در «سند فراخوان کمونیستی» خود را (البته با حفظ برخی انتقادات) هم سو و هم نظر می دانند. ب- تبادل نظر با کمونیست های غیرتشکیلاتی و محافل منفردی که به طور جدی تمایل به هم گرایی و آغاز بحث را نشان می دهند، اما، در ضمن انتقادهایی اساسی و پرسش هایی ریشه ای نیز به مفاهیم، اهداف و اصول منتشر شده در سند فراخوان کمونیستی دارند. این سمینار در روز یکشنبه ۲ مه با سرود انترناسیونال به کار خود پایان داد. بدین سان، از تمام کمونیست های منفرد دعوت می شود که مشترکاً در این فرایند هم-گرایی شرکت کنند. برای تنظیم سامان یابی این کار بزودی به انتشار «بولتن مباحثه ها و مداخله های کمونیست های منفرد» مبادرت خواهد شد.

مه ۲۰۰۹ میلادی

«بسوی انقلاب» هفته نامه سیاسی - تبلیغاتی کارگران کمونیست ایران

تماس با ما: maktabema@maktabema.net

آدرس اینترنتی: http://mag.cwiran.com/